


بزرگتر از سلیمان در اینجا است

 بسیار سپاسگزارم. دوستان، عصر به خیر. از بودن خود امشب در اینجا، خوشحالم و از ابراز عرض ادب و مشارکت با دوست قدیمی خود، برادر جی.اچ. براون، بس خرسندم. ایشان یکی از اولین همکاران من می‌باشند، زمانی به اتفاق در آرکانزاس، خیابان ویکتور، پلاک ۵۰۵ بودیم.

۲ برادر براون، شبی را به یاد دارم که در آن زیر زمین، آن خانم در حالی که به پشت دراز کشیده بود در همان حالت می‌خزید و خود را می‌کشید، با... عقل خود را از دست داده و در شرایط بسیار نامناسبی بود. پس از مدتی آن خانم را به همراه همسرش جایی حوالی جانسبرو دیدم، از سلامتی روانی بر خوردار بود و رفتار درستی داشت.

۳ برادری اینجا مرا دید، به او دست دادم. او تعریف کرد که به جایی رفته بود و به گمانم همسرش در ناحیه‌ی گلو مشکل گواتر داشت. آن خانم در جلسه شفا پیدا کرد. او همچنان در شفا و سلامتی به سر می‌برد.

۴ خدا بس عجیب است. مگر نه؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.» - گروه تألیف.] از این بابت سپاسگزاریم. پس باید افراد [خوشبختی] باشیم البته چنین هم هستیم زیرا به عنوان قوم خدا مسرورترین مردمان روی زمین هستیم، افرادی هستیم به دور از نگرانی و مرگ‌هراسی. چنانکه می‌دانید مسیح بر همه چیز، حتی بر مرگ و مرگ‌هراسی چیره شد. آری، «ای موت، نیش تو کجاست؟ ای گور، ظفر تو کجا؟ لیکن شکر خدا راست که ما را به واسطه‌ی خداوند ما عیسی مسیح ظفر می‌دهد.» پس از همین روی عاشق او هستیم!

۵ چنانچه اشتباه نکنم این خواهر جوانی که گویی اهل فلوریدا یا جایی از آن نواحی است، سرود از جلال خود فرود آمد را بلند کرد. این سرود مورد علاقه‌ی من است، سراینده‌اش دوستم برادر بوث-کلیبورن هستند. معتقدم امروزه در روزگاری که مردم می‌کوشند [عیسی مسیح] را به جایگاه یک نبی-یا حتی یک پیشوا تنزل دهند، این سرود به واقع توصیفی زیبا از الوهیت مطلق اوست. معتقدم این سرود از ماهیت او سخن می‌گوید و این به راستی به دل من می‌نشیند.

۶ حال، می‌دانید، جای دروغ است که این جلسات کوتاه برگزار می‌شوند. همین که یکدیگر را می‌بینیم و «سلامی» می‌کنیم ناگزیر مکان را ترک می‌کنیم. ولی با این وجود برای آمدن به اینجا بی‌تاب بودم.

۷ می‌خواهم مطلب کوتاهی را خدمت شما عرض کنم. هنگامی که در آن جلسه‌ی شامگاهی از آن سطل شیره‌ی سورگم شیرین خود و رفتن آن خرس کوچک به داخل سطل صحبت کردم، چنین منظوری نداشتم که با بازگو کردن آن ماجرا، درخواستی را مطرح کرده باشم. اما امشب عزیزی مقداری شیره‌ی سورگم شیرین به من داد، عزیزان برای من یک شیشه شیره‌ی سورگم فرستادند. سپاسگزارم و مراقب خواهم بود که

خرس آن را تصاحب نکند. از همسر می‌خواهم که برای من کمی بیسکویت درست کند و به قول معروف با سر داخلش شیرجه خواهم زد. بله، بله، علاقه‌ی وافری به سورگم شیرین دارم.

۸ پسر می‌بیلی همین حالا به من اطلاع داد و گفت: «پدر، هدیه‌ای از سر محبت به تو تقدیم کرده‌اند.»

۹ به آن واعظ گرامی گفته بودم که هدیه نمی‌خواستم. ملاحظه می‌کنید، عزیزان به خاطر آن اینجا نیامده‌ام. برای کمک به شما آمده‌ام، البته در حد توان خود. اما راهی برای برگرداندن آن [هدیه] ندارم. و اگر کسی اینجا مستمند، نیازمند، بیوه‌زن یا چنین موردی را سراغ داشته باشید، خدمت‌شان تقدیم خواهد شد. خوب، بسیار سپاسگزارم. چنانچه می‌دانید به گفته‌ی کتاب مقدس: «آنچه به یکی از این کوچکان» یعنی این حقیر «به یکی از این کوچکان کردید، به من کرده‌اید.» و دعا می‌کنم که خدا شما را به خاطر این کار برکت دهد و او چنین خواهد کرد- او برکت خواهد داد. به شما اطمینان می‌دهم چنانچه اینجا مستمندی نیست که [مبلغ] آن را دریافت کند، آن مبلغ را به کار میسیونری برون مرزی اختصاص خواهم داد. من خود به خارج از کشور می‌روم پس اطمینان داریم که به درستی هزینه خواهد شد.

۱۰ و خوب، در اعلام پیغام بی‌نظیر فیض خدا که در این روزگار واپسین به ما ارزانی شد می‌کوشم، به بهترین شکلی که برایم مقدور است پیغام‌رسانی می‌کنم و سخن از همان پیغامی است که سالیان سال اعلام می‌کنم. حتی به اندازه‌ی یک بند انگشت هم پا را از آن فراتر نگذاشته‌ام زیرا چنین چیزی محال است. اگر چنین کنم در واقع از کتاب مقدس خارج شده‌ام. دقت دارید؟ خوب، پیغام برگرفته از کتاب مقدس است. و ایمان دارم: «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد.» و در همین راستا عبرانیان ۸:۱۳ اعلام می‌کند که: «او دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است.» به این ایمان دارم.

۱۱ خوب، امروز ظهر پیغامی بشارتی برای شما ایراد کردم. از دیدن برادر تریسی بوتلیر در اینجا و آن برادری که در آنجا تشریف دارند، خوشحالم. و من... می‌دانید از اینکه در اینجا ایستاده‌ام چه حسی به من دست داده است؟ با توجه به حضور واعظان عالی در جلسه‌ی شامگاهی از ایراد موعظه پرهیز خواهم کرد. و قصد دارم تنها کمی از خداوند عیسی صحبت کنم، از شگرف‌ترین نمود او در روزگار کنونی و از نیروی شفابخش الهی او برای بیماران.

۱۲ و چند لحظه پیش پسر آمد و تعدادی کارت دعا توزیع کرد، در این جلسه‌ی شبانگاهی قصد داریم برای بیماران دعا کنیم. در جمع شما عزیزانی هستند که می‌توانند انجیل را موعظه کنند، آنها در سراسر هفته موعظه کرده‌اند. و من اینجا هستم تا در حد توان سهم خود را به جا آورم تا با دعا برای بیماران نشان دهم که وفاداری شما به عیسی مسیح چقدر برایم ستودنی است.

۱۳ و حال قبل از اینکه کتاب الهی را بگشاییم، بیایید با نگارنده‌ی آن کتاب سخن بگوییم.

۱۴ چندی پیش آقایی مطلبی برایم عنوان کرد. داشتم در خصوص موضوعی خاص از کتاب مقدس صحبت می‌کردم، موضوع مورد نظر هم بسیار عمیق بود و بسیار بحث‌برانگیز، در واقع مبحث «لوگوس» و موضوعاتی از این دست بود. و آن عزیز-آن آقا به من نگاه کرد. با برادر جک مور در حال پایین آمدن از کراس لیک در شروپورت لوئیزیانا بودیم. و آن آقا به من نگاه کرد و گفت: «کتاب مقدس خود را درست نمی‌شناسید.»

۱۵ پاسخ دادم: «اما نگارنده را به خوبی می‌شناسم. و اطمینان دارم اگر او را دوست داشته باشم و او را به خوبی بشناسم، او خود کلامش را بر من مکشوف خواهد ساخت.»

۱۶ پس حال بیایید در حالی که سرهای خود را خم کرده‌ایم با آن نگارنده‌ی اعظم سخن بگوییم. اکنون برای چند لحظه سکوت می‌کنیم. و به یاد آورید که آیا در قلب‌های خود، امشب در میان ما درخواستی هست، اینکه شما بخواهید تا خدا آن را به یاد آورد، یا اینکه برای مورد خاصی دعا می‌کنید، شاید تا عزیزی به مسیح ایمان آورد، یا شاید امشب کسی شفا یابد یا درخواست دیگری باشد؟ آن را در یاد نگه داشته و دستان خود را به سوی خدا برافرازید و بگویید: «پروردگارا، مسئلت مرا به یاد آور.» همه‌ی عزیزان در سراسر [سالن مسئلتی دارند]. این دنیا سراسر اضطرار است!

۱۷ ای خداوند عیسی، در آن نام شایسته و وفای به پیشگاه تو آمده‌ایم، می‌دانیم به ما وعده داده شده که دعاهای ما شنیده خواهد شد. او گفت: «هرآنچه در نام من بطلبید، داده خواهد شد.» و ما هم در این جلسه‌ی شبانه‌ی این مسئلت‌ها را به پیشگاه آن تخت مرواریدگون، قرارگاه قربانی خونی که هم بخشایشگر همه‌ی گناهان و هم شفاگر همه‌ی بیماری‌های ما است، بلند می‌کنیم. و امشب بسیار سپاسگزارت هستیم به خاطر این افتخار عظیمی که نصیب ما شده و همچنین به خاطر کلام خدا که هرگز زایل نخواهد شد. اگرچه آسمان و زمین از بین روند، کلام هرگز زایل نخواهد شد. و کلام، سخن خود خداست. و او وعده داده که درخواست‌های ما را شنیده و برآورده خواهد ساخت. حال مطمئن هستیم آنچه می‌طلبیم را دریافت می‌کنیم. و خداوند، دست من نیز برافراشته است. تمنا اینکه امشب خواسته‌های ما را برآورده سازی.

۱۸ می‌خواهیم سپاست گوئیم به خاطر حضورت در این گردهمایی و بهر آنچه در طول زندگی گذشته‌ی ما بوده‌ای. و همچنین تو را شکر می‌گوییم بهر آنچه در آینده برای ما خواهی بود. و هنگام مرگ ما، چنانچه تأخیر نمایی، می‌دانیم که تو همان قایق صهیون خواهی بود. همان بال‌های براق خواهی بود، همان ستاره‌ی بامدادی خواهی بود که دره‌ی سایه‌ی مرگ را روشن می‌سازد. تو همان خواهی بود که ما را از آن رودخانه عبور خواهد داد و به آن سرزمین وعده خواهد رساند. خداوند، از این رو شادمانیم.

۱۹ امشب، افرادی پا به سن گذاشته با موهایی که به خاکستری گراییده و پشتشان خمیده شده در جمع ما حضور دارند، همان عزیزانی که سال‌ها پیش هنگامی که تنها واعظی جوان بودم، در گوشه و کنار خیابان‌ها می‌ایستادند و برای همین پیغامی که در آن مجاهده می‌کنیم، در نبرد نیکوی ایمان جنگ کردند. ای خدای پدر، از اینکه این عزیزان همچنان زنده‌اند و به عنوان شاهدان آن ایمان پر بها که یک بار برای همیشه به مقدسان سپرده شد، حضور دارند سپاسگزاریم. باشد که برای آن بجنگیم و تا بازگشت عیسی در جایگاه خدمتی خود امین باشیم.

۲۰ اکنون از تو می‌طلبیم هم قرائت ما و هم آنچه امشب اعلام می‌کنیم را برکت دهی. باشد که در زمین نیکو و بارور بیفتد و چنان برکتی در این جلسه باشد که در پس آن هیچ گنهکاری در این ساختمان نباشد که بی‌نجات این مکان را ترک کند. باشد که هر بیماری شفا یابد. باشد که در انتهای جلسه هیچ ضعیفی در میان ما یافت نشود. می‌دانم کوه بزرگی در مقابل ما قد برافراشته است. اما تو در انجیل خود در کتاب مرقس ۲۲:۱۱ چنین فرمودی: «هرگاه بدین کوه گوئید: منتقل شو، و در دل خود شک نداشته باشید بلکه یقین دارید که آنچه گوئید می‌شود، هرآینه هرآنچه گوئید به شما عطا شود.» حال ما به آن ایمان داریم.

۲۱ تو فرمودی: «هنگامی که در دعا می‌ایستید، ایمان داشته باشید، ببخشید.» و دعا می‌کنیم که تو قرض‌های ما را ببخشی همان‌طور که ما قرضداران خود را می‌بخشیم تا مانعی در برابر جواب دعا‌های ما وجود نداشته باشد.

۲۲ و خداوندا، اگر یکدیگر را در جلسه‌ای دیگر ملاقات نکردیم، شاید تا یک سال آینده یا زمان دیگر، می‌دانیم جلسه‌ی بزرگ دیگری در راه است که همه‌ی ما می‌خواهیم در آن حضور داشته باشیم که همان بزم نکاح است. خدایا، باشد که هیچ یک از ما در آن زمان غایب نباشد. تا آن زمان، ما را در تندرستی و شادی حفظ کن تا تو را خدمت کنیم. در نام عیسی مسیح این را می‌طلبیم. آمین.

۲۳ حال، به خاطر دعا برای بیماران، زمان درازی به موعظه اختصاص نخواهم داد. همان‌طور که گفتم مسح متفاوتی است؛ همان روح است فقط در فضای دیگری سیر می‌کنید.

۲۴ و حال قصد دارم پیش از فراخوانی به صف دعا، متنی آشنا از نگاهشهی مقدس را بخوانم و چند نگاهشهی مقدس هست که مایلم در همان مسیر به آنها رجوع کنم. می‌دانم که هوا گرم است و نمی‌خواهم برای زمان طولانی شما را نگه دارم.

۲۵ و می‌دانم که پس از یک هفته‌ی پر جلال، این جلسه‌ی پایانی خواهد بود، همه‌ی شما پر و سرشار به خانه‌ی بازمی‌گردید تا اوقات خوبی را بگذرانید. صرفاً به خانه‌های خود بازنگردید تا اوقات خوبی را در شادی برکات الهی سپری کنید بلکه به خانه بازگردید و آموخته‌های خود را با فرد دیگری تقسیم کنید. و باشد فرزندان که ثمره‌ی این سلسله جلسات هستند، عزیزانی که در این جلسات تولد تازه یافتند، سال آینده نیبرگان را همراه خود بیاورند؛ به این معنا که شما باعث نجات عزیز دیگری شده باشید و او هم

فرد دیگری را به نجات رهنمون شده باشند و او نیز باز نفر دیگری را نزد خداوند آورده باشد.

۲۶ حال، بیابید به سراغ کتاب مرقس [متی] باب ۱۲ برویم. و می‌خواهم قرائت را از آیه‌ی ۳۸ آغاز کنم... از انجیل مرقس [متی] باب ۱۲، تا خود آیه‌ی ۴۲ را می‌خوانم. و معمولاً، مطابق عرف اغلب اوقات، بیشتر هنگام خواندن کلام خدا سرپا می‌ایستیم اما این بار به خاطر اینکه امشب تراکم جمعیت بالاست، چنین نمی‌کنیم، و همچنان که نشست‌اید در احترام به کلام خدا گوش دهید. اگر کتاب مقدس دارید، در حالی که می‌خوانم به من توجه داشته باشید.

آنگاه بعضی از کاتبان و فریسیان در جواب او گفتند، ای استاد می‌خواهیم از تو آیتی بینیم.

او در جواب ایشان گفت، فرقه‌ی شریر و زناکار آیتی می‌طلبند و بدیشان جز آیت یونس نبی داده نخواهد شد.

زیرا همچنانکه یونس سه شبانه روز در شکم ماهی ماند، پسر انسان نیز سه شبانه روز در شکم زمین خواهد بود.

مردمان نینوا در روز دآوری با این طایفه برخاسته، بر ایشان حکم خواهند کرد زیرا که به موعظه‌ی یونس توبه کردند و اینک بزرگتری از یونس در اینجا است.

ملکه‌ی جنوب در روز دآوری با این فرقه برخاسته، بر ایشان حکم خواهد کرد زیرا که از اقصای زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود و اینک شخصی بزرگتر از سلیمان در اینجا است.

۲۷ عنوان بحث را چنین برمی‌گزینم: بزرگتر از سلیمان در اینجا است. چنانچه بخش آخر نگاهشده‌ی مقدس، همین قسمت پیشین را بخوانیم، متوجه می‌شویم که به آنچه عصرگاه دیروز گفتیم، ارتباط دارد.

۲۸ مسیح هنگام حضور زمینی‌اش، نزد خاصان خود رفت ولی خاصانش او را نپذیرفتند. نگاهشده‌های مقدس در خصوص شخصیت مسیح و خصوصیاتش به یهودیان تعلیم داده بود. بر اساس تورات آنها، مسیح یک نبی بود. موسی در همین راستا گفته بود: «خداوند خدای شما نبی مثل من، برای شما بر خواهد انگیخت. کلام او را بشنوید و هر که او را نشنود، از قوم منقطع گردد.»

۲۹ ملاحظه می‌کنید، نگاهشده‌ی مقدس هرگز عصری را بدون نشانه‌ی بازشناختنی نگذاشته است، باشد آگاه باشیم که در چگونه عصری به سر می‌بریم.

۳۰ عیسی در انجیل متی باب ۲۴ از زمان آخر سخن گفت، او در این باره فرمود: «از درخت انجیر مثلش را فراگیرید.»

۳۱ و به گفته‌ی عیسی این نشانه به سه پرسش مطرح شده مرتبط است. «چه زمانی در این بنا، سنگی بر سنگی گذارده خواهد شد که به زیر افکنده نشود؟ نشان آمدن تو و

انقضای عالم چیست؟» و چنین به تکاتک پرسش‌های مطرح شده پاسخ داد. مردم اغلب این سه پرسش را در قالب یک پرسش جای می‌دهند اما چنانکه پیداست شاگردان از او سه پرسش پرسیدند. او به هر سه پرسش پاسخ داد. اما او اینجا نشانه‌ای داد زیرا یهودیان در پی نشانه و آیت هستند. چرا آنها به دنبال نشانه و آیت هستند؟ زیرا از آنها خواسته شده که چنین کنند. یهودیان همواره به امور مافوق‌الطبیعی ایمان داشتند.

۳۲ آنها هنگام مواجه شدن با یک خواب بیننده یا یک نبی که پیغامی داشت که کمی غیرقابل فهم بود یا اینکه آنها خیلی نسبت به آن اطمینان نداشتند، بر اساس شریعت راهی برای سنجش و راستی‌آزمایی آن داشتند. آنها خواب بیننده یا نبی را به هیکل می‌بردند، به محل قرار داشتن اوریم و تمیم، یعنی آن سینه‌بند آویزان یا همان که بر سینه‌ی هارون بسته می‌شد و تمام اسباط اسرائیل را نشان می‌داد. و آن نبی نبوت می‌کرد یا خواب بیننده رؤیای خود را بازگو می‌کرد.

۳۳ و صرف نظر از اینکه تا چه اندازه‌ای واقعی می‌نمود، چنانچه آن رؤیا یا آن نبوت روشنایی مافوق‌الطبیعی را بازتاب نمی‌داد، یعنی انعکاس پرتویی چگال مانند رنگین‌کمان‌وار که اوریم و تمیم نامیده می‌شد، پیغام مورد تأیید واقع نمی‌شد. طبیعت باید از راه امور غیرطبیعی پاسخ دهد و امور غیرطبیعی نیز باید از راه طبیعت پاسخ دهند. از این رو در عهد عتیق، اوریم و تمیم جهت راستی‌آزمایی سخنان اعلام شده، قرار داده شده بود. کاهنی از قبیله‌ی لاوی عهده‌دار این امر بود.

۳۴ اما خدا هرگز ما را بدون اوریم و تمیم نگذاشته است زیرا امشب کلامش در حکم اوریم و تمیم می‌باشد. اهمیتی ندارد که پیغامی خوشایند باشد یا اینکه رؤیایی زیبا باشد اگر از اوریم و تمیم که همانا کلام خدا باشد، پرتویی بازتابانده نشود، معتقدم که درست‌تر است که آن را رها کنید زیرا خدا بر درستی آن گواهی نمی‌دهد. در واقع این کتاب همان مکاشفه‌ی کامل عیسی مسیح است.

۳۵ حال، عیسی آمد و درست هر آنچه نگاشته‌های مقدس درباره‌ی کارهای او اخبار کرده بودند را بی‌کم و کاست انجام داد.

۳۶ و چنانچه دیروز عصر گفتیم، پطرس رسول در محضر پدر خود و همین‌طور معلمان، درباره‌ی آمدن مسیح و اینکه مسیح موعود یک نبی خواهد بود، تعلیم یافته بود. و پیداست که پس از ملاکی برای مدت چهارصد سال، هیچ نبی‌ای نداشتند. و اینک مردی پیدا شد که پوشش ویژه‌ای داشت، به کاهنان یا اعضای روحانیت کشیش شبیه نبود بلکه انسانی معمولی بود. پس پطرس مسیح موعود را از روی لباسش بازشناخت بلکه از حیاتی که در او بود. و هنگامی که عیسی به او نگریست، به او فرمود: «نام تو شمعون است و تو پسر یونا هستی.» آنگاه رسول آماده بود تا خود را بسپرد زیرا می‌دانست که عیسی او را نمی‌شناخت. اما نه تنها او را می‌شناخت بلکه از نام پدرش هم آگاه بود، پس آن نشانه‌ی مسیحایی را دریافت.

۳۷ ما همچنین دیدیم چگونه فیلیپس به سراغ نتنائیل رفت. او را آورد، او فردی امین بود و در تفحص در نگاشته‌های مقدس تبحر داشت. چنانکه از ظاهر امر برمی‌آید،

چه بسا فیلیس در راه نتنائیل را از آنچه گذشته، آگاه کرده بود. اما همین که او نزد عیسی رسید، عیسی او را با نام صدا زده، گفت: «اینک، اسرائیلی حقیقی که در او مکرری نیست.»

گفت: «ربی، مرا از کجا می‌شناسی؟»

۳۸ عیسی گفت: «قبل از آنکه فیلیس تو را دعوت کند، در حینی که زیر درخت انجیر بودی تو را دیدم.»

و او هم در پاسخ گفت: «ای استاد تو پسر خدایی، تو پادشاه اسرائیل هستی.»

۳۹ و سپس سخن از زنی بینوا در سوخار در سرزمین سامریان می‌شود. او زنی بدنام بود ولی با این وجود همین که روشنایی انجیل بر راه او فروتابید و مسیح گناهان و کارهای او را بازگو کرد، گفت: «ای آقا تو باید از انبیا باشی. پیرو آنچه آموخته‌ایم و می‌دانیم مسیح هنگام آمدنش ما را از امور آگاه خواهد ساخت.» پس آن نشانه احرازکننده‌ی هویت مسیح موعود بود.

۴۰ همچنین آموختیم که او به غیریهودیان نشانه‌ای نداد اما نبوت کرده که در روزهای واپسین به وسیله‌ی روح‌القدس همین امر رخ خواهد داد. و کفرورزی بر آن آمرزیده نخواهد شد.

۴۱ باز به گفته‌ی او دقیقاً همچون روزگار سدوم خواهد بود، همان‌جا از نمود و تجلی خدا در کسوتی از جنس انسان سخن گفتیم، سخن از انسانی شد که گوشت گاو یا گوشت گوساله می‌خورد و شیر گاو می‌نوشید و نان می‌خورد ولی با این وجود [ابراهیم] او را «الوهیم» به بیانی همان خدای بزرگ و جهان‌آفرین خواند.

۴۲ خدا خود در قالب عیسی مسیح تن گرفت.

۴۳ و امروز او در هیئت روح‌القدس در کلیسای خود حاضر است ولی همواره همان خداست. و پیدا شدن آن انسان در قالب جسم نشان می‌دهد که در پایان زمان، پیش از اینکه دنیای امت‌ها به آتش سوخته شود، خدا در قالب جسم انسانی جهت تصدیق خویش در میان امت‌ها، همان کارها را انجام خواهد داد. و دیدیم چگونه او دیشب با حضور خود در میان ما این کارها را انجام داد.

۴۴ پس (در آن جلسه‌ی شامگاهی) عیسی آن افراد را به خاطر بی‌ایمانی سرزنش و توبیخ می‌کرد زیرا فرض بر این بود که از نگاشته‌های مقدس تعلیم یافته بودند. اما سنت‌های آن روزگار مردم را از کتاب مقدس و نگاشته‌های مقدس دور کرده بود. عیسی گفت: «شما با سنت‌های خود فرمان‌های خدا را بی‌اثر می‌سازید.»

۴۵ و جای تعجب خواهد بود، اگر او همین امشب بر خاک ایالت متحده پا بگذارد و امشب به بسیاری همان چیز را نگوید. شما سنت‌های انسانی را جایگزین فرمان‌های خدا ساخته‌اید و با اعلام اینکه «روزگار معجزات سپری شده است» یا با ذکر مواردی از این دست، به واقع فرمان‌های خدا را منسوخ کرده‌اید. و چنانکه نبی در توصیف روزگار واپسین گفته است «صورت دینداری دارند اما قوت آن را انکار می‌کنند.»

۴۶ ما در این میان می‌بینیم که عیسی مردم را سرزنش می‌کند زیرا شایسته بود آنها با دقت بر نشانه‌ها، به باور می‌رسیدند. نوح به مردم نشانه‌ای داد. خدا همواره در هر عصری به واسطه‌ی نشانه‌های انسان را مخاطب می‌سازد زیرا او خود عجیب و شگرف است. و هر جایی که آن خدای عجیب و شگرف حضور دارد لزوماً امور شگرف و خارق‌العاده رخ خواهد داد.

۴۷ چنانکه می‌بینیم در عصر نوح، کسانی که پیغام او را پذیرفتند و داخل [کشتی] شدند، نجات یافتند ولی افرادی که از پذیرش پیغام او سر باز زدند، هلاک شدند. او به آنها نشانه‌ای داد که همانا ساخت یک کشتی بود.

۴۸ خدا در روزگار موسی می‌توانست از طریق لب‌های انسانی، مگس‌ها، کک‌ها، قورباغه‌ها را بخواند و آسمان‌ها را بسته تاریک سازد، او این امور را از طریق نبی‌ای برخوردار از هر تأیید کامل، انجام داد. آنانی که ایمان آوردند و از مصر خارج شدند، از خطوط مرز دریای سرخ عبور کردند و نجات یافتند. ولی افرادی که در آن سوی دیگر بودند، هلاک شدند.

۴۹ و عیسی با مردم سخن می‌گفت. مردم هم ضمن طرح این ادعا که عیسی ذهن خوانی می‌کند او را «بعلزبول» می‌خواندند. یا چنانکه می‌خواستند به زبان امروز این ادعا را مطرح کنند، می‌گفتند: «این یک تله‌پاتی ذهنی است.» اما هر انسان هوشمند که ذره‌ای از تله‌پاتی آگاهی دارد، می‌داند اموری که ما شاهدش هستیم نمی‌تواند تله‌پاتی باشد.

۵۰ روزی در توسان برادر عزیز باپتیستی بود که رفته بود تا ربکای کوچک مرا از مدرسه به خانه بیاورد و کتاب‌های او را در دست خود گرفته بود. و او آن برادر را در جلسه شرکت کرد. به پدر خود زنگ زد. پدرش که مردی مهربان بود در مکزیك خدمت میسیونری داشت و از همکاران بیلی گراهام بود. آن پسر گفت: «پدر، زود به خانه برگرد، ما تجلی نیروی خداوند عیسی را دیدیم.»

۵۱ پدر گفت: «پسرم، تو دیگر چرا؟» او از جای دوری زنگ زده بود. و آنچه رخ داده بود را بازگو کرد. پدر باز گفت: «چنین چیزی در هر کارناوال بی‌ارزشی هم دیده می‌شود.»

۵۲ و آن آقا پسر پس از کمی درنگ گفت: «پدر، تو را دوست دارم. تو پدر من هستی و سعی تو بر این است که از تربیت درستی برخوردار شوم. ولی چنانچه می‌توانستیم سفری در زمان داشته و به روزگاری برگردیم که عیسی ناصری آن اعمال را در سواحل جلیل به انجام می‌رساند، آیا باز آن کارها را یک کارناوال بی‌ارزش می‌خواندی؟» آن آقا مکان مأموریت خود را ترک کرد، خود آمد و متقاعد شد.

۵۳ می‌دانید، عیسی سعی داشت به مردم بگوید: «اگر اعمال پدر خود را به جا نمی‌آورم، به من ایمان می‌آورید. چه کسی از میان شما مرا به گناه که همانا بی‌ایمانی است متهم می‌سازد؟ اگر سراسر کلام که در مورد من مکتوب شده است را محقق نساختم پس می‌توانید مرا متهم سازید ولی من هر آنچه نگاشته‌ها گفته‌اند که انجام خواهم داد را بی‌کم و کاست انجام داده‌ام.»

۵۴ ای کاش کلیسا می توانست امشب در جایگاه نماینده‌ی عیسی مسیح موضع گرفته، بگوید: «ما را چه چیز باقی است؟ خدایا، می خواهم آنقدر زنده باشم که شاهد آن روزی باشم که کلیسای عیسی مسیح تنها یک هدف، یک قلب، یک بدن داشته باشد و به نیروی مسح کامل روح القدس و به برکت حضور الهی در افراد، برخاسته و همان کارهایی را به ظهور برساند و انجام دهد که عیسی مسیح انجام می داد.»

۵۵ پس عیسی مسیح ضمن مروری بر گذشته به سرزنش مردم پرداخت. آنها می دانستند که خدا در همه‌ی نسل‌ها بخشش‌ها و عطایا می دهد. و هرگاه بخشی که خدا به زمین فرستاده، پذیرفته نشود، آن قوم یا آن نسل داوری خواهد شد. و چنانچه بخشی که خدا می فرستد پذیرفته شود، آن نسل فرخنده می شود.

۵۶ امشب در راه فکر می کردم، به این موضوع می اندیشیدم که «چه می شد اگر امشب تمام آمریکا به هدیه‌ی خدا که آن را دریافت کرده‌ایم، ایمان می آورد؟»

۵۷ عیسی اینجا به زمان یونس، یا در واقع یونا اشاره می کند. بسیاری از مردم یونس را محکوم می کنند، آنها می گویند که یونس... چه بسا بگویید: «او یونس است، او چنین و چنان کرد.» زیرا فکر می کنیم یونس اراده‌ی خداوند را به جان نیورد.

۵۸ اما بیایید امشب درستی آن را بررسی کنیم. کتاب مقدس گفت: «خداوند قدم‌های عادلان را مستحکم می سازد.» گاهی خدا اجازه می دهد کاری انجام دهیم که با آنچه فکر می کنیم مغایرت دارد، البته همواره چنین هستیم. چنانچه از هدایت روح القدس پیروی کنیم همیشه در راستای خواست او گام خواهیم برداشت. خدا آنچه می خواهد را به انجام می رساند. خدا در همین راستا فرعون را برانگیخت و فراخواند، و چنانکه خود می گوید یعقوب را دوست داشتیم و از عیسو بیزار بودم، حتی پیش از اینکه آنها به دنیا آیند. پس نقشه‌ی خدا باید محقق شود. مگر کوزه گر می تواند... یا همان طور که در رومیان ۸ و ۹ می خوانیم مگر کوزه می تواند به کوزه گر چیزی بگوید.

۵۹ بنگرید، چنانکه در اینجا پیداست یونس از جانب خدا دستور یافته بود برای موعظه به نینوا رفته و اعلام کند ظرف مدت چهل روز شهر ویران خواهد شد زیرا نینوا آن شهر بزرگ سراسر در گناه غوطه‌ور بود، به سخنی دیار کفر بود. مردم نینوا بت پرست بودند. شغل اصلی آنها ماهیگیری بود زیرا در کنار رود بودند. و حرفه‌ی آنها... پیشه‌ی مردم ماهیگیری بود. و یونس به جای سوار کشتی شدن... شاید آن کشتی در آن لحظه حرکت نمی کرد. به هر روی یونس جهت رفتن به ترشیش سوار کشتی شد. و گرفتاری‌های یونس در دل دریا را می بینیم و می دانیم. اعتقاد من این است که خدا همه‌ی آنها را ترتیب داده بود. دریا طوفانی شد و یونس گفت: «دست مرا بگیرد و مرا آن سو بیندازید.» و خدا یک ماهی آماده کرده بود که آن را «وال» می نامیم و او نبی را فرو بلعید.

۶۰ چند سال پیش در لوئیویل بودم، در کنتاکی یک وال داشتند... اسکلت یک وال را بر روی یک واگن برقی گذاشته بودند. و یکی از جوانان ریگی با عینک بر روی بینی خود آنجا ایستاده بود. و به نظر می رسید هرچند چیزهایی آموخته بود ولی از

هوش کافی برای تحلیل آموخته‌های خود برخوردار نبود. آن جوان در صدد شکافتن مسئله‌ی آن وال توضیحاتی داد. او گفت: «چنانکه می‌دانید، پیرو افسانه‌ای کهن که در کتاب مقدس آمده، یک وال یونس را بلعیده بود.» و چنین ادامه داد: «ولی این افسانه‌ای بیش نیست.» باز گفت: «زیرا چنانچه می‌بینید، به سختی می‌توان یک توپ را از گلویش پایین فرستاد، بسیار کوچک است پس با این توصیف وال نمی‌توانست انسانی را بلعد.»

۶۱ از شنیدن آن سخنان کاسه‌ی صبرم لبریز شد. من-من به او گفتم، چنین گفتم: «آقا، می‌خواهم مطلب شما را اصلاح کنم.»

گفت: «در این باره چه می‌گویید؟»

۶۲ آنگاه عرض کردم: «می‌دانید، شاید او... چه بسا آن وال نمی‌توانست یونس را بلعد، در کتاب مقدس آمده است: «خدا یک ماهی آماده کرد.» آن ماهی ساختار ویژه‌ای داشت. خدا آن را چنان بزرگ آفریده بود که می‌توانست یونس را بلعد.» ملاحظه می‌کنید؟ احساس می‌کردم اگر شهادت خود را نمی‌دادم یا به قولی رنگ خود را نشان نمی‌دادم، نسبت به کتاب مقدس خیانت کرده بودم زیرا مردم آنجا داشتند می‌خندیدند. با اطمینان می‌گویم همین که حرف گفته شد، جو سراسر عوض شد، زیرا گفتم: «شما کتاب مقدس را نمی‌شناسید. در نگاشته‌ی مقدس چنین آمده است: خدا یک ماهی آماده کرد. خدا در خلقت شکل ویژه‌ای به آن ماهی بخشید.» و چنین خنده بر روی لب‌ها خشک شد.

۶۳ مانند آن دختر کوچکی که روزی از کلیسا بیرون می‌آمد و شادمانی می‌کرد. او موهای قشنگ خود را به پشت شانه کرده بود، خدا را ستایش می‌کرد و لحظاتی زیبا سپری می‌کرد. بی‌ایمانی که در گوشه‌ای ایستاده بود، گفت: «ای خانم جوان، علت شادی تو چیست؟»

آن دختر پاسخ داد: «من نجات یافته‌ام و به آسمان خواهم رفت.»

۶۴ آن آقا پرسید: «در دست خود چه داری، نکند کتاب مقدس باشد؟»

دختر پاسخ داد: «بله، آقا، همان است.»

آقا پرسید: «تو که آن را باور نداری؟»

دختر پاسخ داد: «به هر سخن آن ایمان دارم.»

۶۵ آقا گفت: «خوب، به گمانم این ماجرا که یک وال یونس را بلعید نیز باور داری؟»

۶۶ دختر گفت: «بله، آقا، به آن ایمان دارم. اگر کتاب مقدس می‌گفت که یونس یک وال را بلعیده بود، باز به آن ایمان داشتم.»

۶۷ آنگاه آن آقا پرسید: «حال تو به غیر از راه ایمان، چطور اثبات می‌کنی که-که آن وال یونس را بلعیده بود؟»

دختر پاسخ داد: «هرگاه به آسمان بروم از یونس خواهم پرسید.»

آقا گفت: «خوب اگر یونس آنجا نبود، چه؟»

۶۸ دختر گفت: «در این صورت شما از او خواهید پرسید.» این نشان داد چه چیزی اتفاق خواهد افتاد، او راه خود را کشید و رفت. و این سخن خود گویاست.

۶۹ به اعتقاد من آن وال یونس را بلعید. حال، او با دست‌های بسته شده، داخل شکم وال، در ژرفای دریا، حدوداً در عمق هفتاد و دو متری بود.

۷۰ و شما خانم‌هایی که ماهی قرمز دارید، می‌دانید که یک ماهی برای پیدا کردن غذا در آب دم می‌زند. همین که غذای خود را پیدا کرد، شکم کوچک خود را پر و سیر می‌سازد سپس به ته تنگ می‌رود تا به باله‌های کوچک خود استراحت دهد. چنانچه دقت کرده باشید، استراحت می‌کند. او با باله‌هایش خود را به بالای آب می‌رساند. و حال او به خود استراحت می‌دهد زیرا از شنا کردن و دم زدن خسته شده است.

۷۱ بگوییم که این ماهی بزرگ همین کار را کرد. همین که نبی را بلعید، به اعماق آب فرو رفت، و با وجود وزن بسیار سنگین چند تنی‌اش، در حالی که آن نبی در شکمش بود در عمق‌ها جای گرفت. و نبی هنوز زنده بود. وال او را بلعیده بود. و یونس باید در داخل شکم ماهی به خود می‌پیچید. و چنانکه پیداست، به هر جا که نگاه می‌کرد فقط شکم وال می‌دید.

۷۲ و من بسیار به افرادی فکر می‌کنم که می‌گویند: «دیشب برای من دعا شد، اما هنوز دستم بهتر نشده است. برای من دعا شد اما بهتر نمی‌شوم.» خوب، شما به علائم بیماری می‌نگرید. تا هنگامی که به علائم بیماری نگاه می‌کنید... اگر شبان شما برای شما دعا کرد، شما را به روغن تدهین کرد، یا هر روش دیگر کتاب مقدس الهی را به کار برد، باید به آن ایمان داشته باشید. بر شماست که به آن ایمان داشته باشید.

۷۳ حال، گمان نمی‌کنم که هر یک از ما به اندازه‌ی یونس علائم بیماری داشته باشد زیرا او به هر سو که می‌نگریست، شکم وال می‌دید. ولی هیچ می‌دانید با این حال چه گفت؟ او گفت: «آنها تنها بت‌هایی پوچ هستند.» آنها را باور نکرد. گفت: «لیکن هیکل قدس تو را باز خواهیم دید.»

۷۴ حال یونس می‌دانست هنگامی که سلیمان هیکل را تقدیم کرد، خدا با فرو آمدن به شکل ستون ابر، بر حضور خود در پرستشگاه گواهی داد، او درون شده به پشت قدس‌الاقداس رفت، بر سر تخت رحمت قرار گرفت و بر فراز صندوق عهد مستقر شد. و سلیمان چنین دعا کرد: «خداوند، اگر مردم تو هر جا در سختی باشند و به این مکان مقدس نگاه کنند و دعا کنند، تو از آسمان آنها را بشنو.»

۷۵ حال، چنانچه یونس در چنین شرایط بغرنجی، دعای یک انسان، آن هم انسانی که پس از گذر زمانی در گناه افتاد را باور کرده، رو به سوی پرستشگاهی که به دست انسان ساخته شد و خدا داخل آن شده بود [دعا کرد] و به برکت آن دعا از علائمی که بر او ظاهر شده بود، رهایی یافت، چقدر بیشتر ما باید چنین کنیم؛ ما که امشب با مشکلاتی کمتر، در پیشگاه خدای بزرگ بوده و شاهد تجلی شفا، رستگاری و پری روح‌القدس، در میان جماعت هستیم! به معبد طبیعی نگاه نکنید بلکه به هیکلی که در آسمان است جایی که مسیح در دست راست حضرت اعلی نشسته و با خون الهی خود

بر اعتراف ما شفاعت می‌کند. داشتن چنین ضعفی باید مایه‌ی سرافکنندگی ما باشد. حال، تا هنگامی که در ایمان از یونس پیشی نگرفته‌اید، از هرگونه خرده‌گیری بر او پرهیز کنید.

۷۶ توجه کنید، پس چنانکه پیداست خدا به خاطر چنین دعا و ایمانی... شاید خدا در آنجا چادر اکسیژن قرار داده بود؛ نمی‌دانم چه کار کرد. اما به گفته‌ی مسیح، یونس سه شبانه روز در شکم وال بود. پس بیایید به این فکر کنیم، شاید حدود ساعت یازده ظهر بود که ماهیگیران آماده بودند تا برای صرف ناهار بروند، آنها تورهای خود را کشیده بودند. و آن بت‌پرستان حیوانات را می‌پرستیدند و وال خدای دریا بود. و پس در نیمروز، خدای دریا به سخنی همان وال پیدا شد و زبان خود را بیرون آورد و نبی از دهان او بیرون آمد. با توجه به اینکه موجودی که به زعم آنها خدا بود، نبی را قی کرده بود، هیچ جای شگفتی نیست که توبه کردند، یقیناً. و او از خیابان‌ها می‌گذشت و می‌گفت: «ظرف چهل روز این مکان ویران خواهد شد.» ملاحظه می‌کنید، خدا می‌داند به چه ترتیب امور را به پیش ببرد.

۷۷ حال، مردم از عیسی آیتی طلب کردند ولی او در پاسخ به آنها گفت: «فرقه‌ی شریر و زناکار آیتی می‌طلبد.» و اینک، می‌دانم او پیرو تفسیری، آن مردم را چنین مخاطب ساخته بود. این درست است. اما مایلیم آن را بسط دهم زیرا معنی دوگانه‌ای دارد.

۷۸ تا کنون کی بیشتر از زمان کنونی فرقه‌ی شریر و زناکار داشته‌ایم؟ سخن از فرقه‌ای شریر و زناکار است! همین که وارد کوچه و خیابان می‌شوید، این سخن را از مردم می‌شنوید: «آیا تو یک شفا دهنده‌ی الهی هستی؟»

«خیر، مسیح [شفا دهنده] است.»

۷۹ خوب، اگر شفا دهنده هستی یا باور داری که یک شفا دهنده هستی، همین‌جا شخصی بیمار سراغ دارم، بیا و او را شفا بده. می‌دانیم تو ادعا می‌کنی که مرده را زنده ساختی؛ کسی مُرد و تو او را برخیزانیدی؟ اینجا قبرستانی مملو از مردگان داریم، بیا و آن را ثابت کن.»

۸۰ به یاد داشته باشید این همان دیو کهنه‌کار است که گفت: «اگر پسر خدا هستی، این سنگ‌ها را بگو تا نان شوند.»

۸۱ این همان دیو کهنه‌کار است که در آن بامداد در آن مکان، پارچه‌ای بر روی چشمان خداوندنمان گذاشت، چشمانش را بست و آن سربازان بی‌قرار و مست ترکه‌ای برداشتند و بر سر او زدند و سپس ترکه را به یکدیگر دادند و گفتند: «می‌دانیم که تو از راز قلب‌ها آگاهی. فهمیدیم که تو یک نبی هستی. اگر نبی هستی، نبوت کن و به ما بگو چه کسی تو را زد. آنگاه ایمان خواهیم آورد.» چنانکه ملاحظه می‌کنید، این همان دیو کهنه‌کار است. توجه می‌کنید؟ خدا برای هیچ کس خود را دلک نمی‌سازد.

۸۲ باز این همان دیو کهنه‌کار است که گفت: «از صلیب پایین بیا. بگذار ببینیم که تو معجزه می‌کنی.» امروزه آن دیو همچنان زنده است.

۸۳ و عیسی گفت: «نسل شریر، ضعیف، زناکار آیتی می‌طلبند و بدیشان جز آیت یونس نبی داده نخواهد شد. زیرا همچنانکه یونس سه شبانه روز در شکم ماهی ماند، پسر انسان هم سه شبانه روز در شکم زمین خواهد بود.» پس اینجا از چه نوع آیتی سخن می‌گفت؟ آیت رستاخیز. و پس از دو هزار سال اعلام انجیل، دو هزار سال انتقاد، کتاب مقدس تمام آنها را پشت سر گذاشت. و امشب عیسی مسیح در قدرت رستاخیز خویش در میان ما حضور دارد و همان کارهایی که هنگام بودنش بر روی زمین انجام می‌داد را باز انجام می‌دهد. این همان فرقه‌ی ضعیف و زناکار است.

۸۴ عیسی در انجیل یوحنا ۱۲:۱۴ گفت: «هر که به من ایمان آورد، کارهایی را که من می‌کنم او نیز خواهد کرد.» ملاحظه می‌کنید. «بعد از اندک زمانی این دنیا، جهان دیگر مرا نمی‌بیند و اما شما مرا می‌بینید. به سخنی اشخاص بی‌اعتقاد، جهان، نظام دنیوی، نظام کلیسایی دیگر مرا نمی‌بیند. اما شما (ایمانداران) مرا خواهید دید زیرا من با شما خواهم بود، حتی تا انقضای عالم در شما خواهم بود.»

۸۵ و این نسل بدکردار و زناکار که هم اکنون بر روی زمین داریم کلام خدا را به باد تمسخر می‌گیرد، به کلیسا می‌خندد، او [این نسل] همین امشب نشانه‌ی رستاخیز را دریافت می‌کند. زیرا در این دنیا کسی نیست که بتواند جدا از عیسی مسیح، کارهایی که عیسی مسیح امروز در کلیسا انجام می‌دهد، را به انجام برساند. و این همان نشانه‌ای است که امشب بر زنده بودن او گواهی می‌دهد. اینک دو هزار سال است که او از مردگان برخاسته و امشب درست همچون روزگاری که در جلیل راه می‌رفت، زنده است. این هم از آیت و نشانه‌ی رستاخیز.

۸۶ سپس چنانکه در ادامه می‌بینیم به سلیمان اشاره می‌کند. گفت: «مردم نینوا با شنیدن موعظه‌ی یونس توبه کردند و اینک بزرگتر از یونس در اینجا است.» او ادامه داد: «در زمان سلیمان ملکه‌ی سبا برای گوش فرا دادن به خرد سلیمان از اقصای زمین آمد و اینک شخصی بزرگتر از سلیمان در اینجا است.»

۸۷ مردم از دریافت این حقیقت عاجز بودند. آنها نادان بودند. اشعیا گفت: «مردم چشم دارند ولی نمی‌بینند، گوش دارند ولی نمی‌شنوند.»

۸۸ می‌خواهم از سر محبت مطلبی خدمت شما عزیزان عرض کنم. پنطیکاستی‌ها عملاً گرفتار همان مسئله می‌شوند. آنچه خدا وعده داده از بالای سر ما عبور می‌کند و ما بی‌اعتنا می‌گذاریم که رد شود. این همان مشکلی است که پنطیکاستی‌ها دارند آنها از خدا بسیار دیده‌اند...

۸۹ این مرا به یاد ضرب‌المثلی قدیمی می‌اندازد یا به داستانی که در گذشته خواندم. نوشته‌ای از یک نویسنده در مورد دریا. همان‌طور که ما یاد گرفتیم نویسنده‌ی محبوب مشهور ما، استفان فوستر، مطلبی در مورد رودخانه‌ی سووان نوشت بی‌آنکه یک بار آن رودخانه را دیده باشد. باز همین نویسنده شعری در مورد دریا سرود بی‌آنکه هرگز دریا را دیده باشد. روزی رهسپار که شده بود به ملوانی پیر که از گرگ‌های باران دیده

دریاها بود برخورد، او با سبیلی که بر روی صورت و پیپ بلالی که بر دهان داشت، بالا می‌آمد. او پرسید: «دوست عزیز، عازم کجایی؟»

۹۰ او پاسخ داد: «عازم دریا هستم.» گفت: «من شاعرم.» در ادامه گفت: «تنها می‌خواهم دریا را تماشا کنم. می‌خواهم موج‌های سفید دریا را به نظاره بنشینم، هنگامی که موج‌های ملیح سوار بر آبی دریا می‌شوند. می‌خواهم بازتاب آسمان بر روی آب نیلگون را ببینم و بوی شوری آب را حس کنم. می‌خواهم فریاد و خروش مرغان دریایی کوچک که برفراز آب‌ها این سو آن سو می‌روند را بشنوم.»

۹۱ آن گرگ باران دیده دریاها پیپ بلالی خود را از دهانش خارج کرده و آب دهان را خالی کرد. گفت: «شصت سال پیش در فضای دریا چشم گشودم. هیچ چیز تماشایی در دریا ندیدم.» چرا؟ زیرا بارها آن صحنه‌ها را دیده بود و دیگر برایش عادی شده بود.

۹۲ و مشکل شما پنطیکاستی‌ها هم همین است. شما جلال و برکات خدا را به وفور دیده‌اید به حدی که دیگر از شما می‌گریزد. باید این امور را محترم شمرد و به هر آنچه خدا به ما می‌دهد، احترام گذاشت.

۹۳ حال هر الهیدان و شخص روحانی می‌داند که روزگار سلیمان عصر طلایی عبرانیان بود. آنها هیچ جنگی نداشتند. آن روزگار برای آنها حکم سلطنت هزار ساله را داشت. روزگار باشکوهی بود. آنها هیکل را ساختند. همه‌ی مردمان از عبرانیان می‌هراسیدند. از هرگونه اقدامی می‌ترسیدند زیرا می‌دانستند که قوم یکدل و متحد بودند. خداوند به آنها هدیه و عطایی بخشیده بود و آنها به آن ایمان داشتند. آنها پذیرای آن شده بودند و با یکدلی و در اتحاد آن را به کار می‌بستند.

۹۴ چه می‌شد اگر امشب ما آمریکایی‌ها، همه چه مشایخی‌ها، متدیست‌ها، باپتیست‌ها، پنطیکاستی‌ها خود را از قید سنت‌هایی که فرقه‌تان به دور شما کشیده و همچنین از برادرانی که «گویی از ایمان بویی نبرده‌اند» جدا می‌کردید. کاش می‌توانستیم از پوسته‌ی قدیمی که در آن هستیم، بیرون آییم و با هم متحد شده آن عطای الهی را بپذیریم که خدا آن را به ما بخشیده، این برترین پناهگاه و مأوایی است که می‌شناسم. ترجیح می‌دهم وعده‌های خدا را پناه خود دانسته و در آنها مأوا بگیرم تا تمام آن پناهگاه‌های ساخته شده توسط دیگران، اگر چنین شود چگونه ملت و چگونه بیداری خواهد بود و همین ملت‌ها را از هر پیمامد و اقدام ناسازگار بیمناک خواهد ساخت. خدا به ما عطایی بخشیده اما ما آن را ناچیز می‌پنداریم.

۹۵ ما می‌کشیم همان عطا را در گروه کوچک خود به ظهور برسانیم و بگوییم: «ما هم از همین عطا برخورداریم، دیگر با آن کار نداشته باشید چون از زوایه‌ی دید من به قضیه نگاه نمی‌کنید.» چنین رویکردی شایسته نیست. درست نیست. تا هنگامی که شیطان بتواند شما را به جنگ با یکدیگر وادارد، دیگر خود نیازی به جنگیدن ندارد.

۹۶ اما همین که اتحاد برخاسته از نیروی خدا که چنین کلیسای خویش را از چهار گوشه‌ی زمین گرد هم می‌آورد را در عمل ببینید، آنگاه باید منتظر چیزی باشیم.

۹۷ ما می‌دانیم که خدا در روزگار سلیمان، به او عطای تشخیص و تمییز بخشید. عطا و بخشش بزرگی بود؛ عطای تشخیص افکار، حکمت و موارد دیگر. و مردم به برکت آن عطا گرد هم آمده بودند. او را پادشاه خود ساختند. و چنانکه می‌دانید او زبازند مردم دنیا شد. همه از بنی‌اسرائیل می‌گفتند. پیداست که در آن روزگار مردم تلفن و تلویزیون و چنین چیزهایی در اختیار نداشتند و اخبار دهان به دهان منتقل می‌شد. و همگان برای دیدن تجلی این بخشش بزرگ الهی می‌آمدند. او زبازند مردم شده بود. نام و آوازه‌ی او به سراسر دنیا رسیده بود. هیچ کس جنگ نمی‌کرد، مشکلی نبود زیرا مردم آن عطایی که خدا بخشیده بود را پذیرفته بودند.

۹۸ امشب، شایسته است همه‌ی ما، مشایخی، متدیست، بابتیست، پنطیکاستی، از انگاره‌های خود دست کشیده، برای بررسی سخن خدا درباره‌ی امر الهی خویش و کیفیت تجلی آن بخشش، بازگشت کنیم. امکان ندارد خدا آن را تغییر دهد. همان ترتیبی که در روز پنطیکاست فرود آمد، به همان ترتیب که در خانه‌ی کرنیلوس فرود آمد، مدنظر است. و هر بار به همان ترتیب، به همان کیفیت در چهارچوب همان حکمی که در اعمال از دهان پطرس جاری شد، فرود می‌آید. و همان ترتیب همچنان برقرار و پابرجاست. باید به همان کیفیت و ترتیب باشد. هر ترتیب دیگری... هیچ جای دیگری در کتاب مقدس سراغ نداریم که مردم به شکل دیگری، غیر از پیروی از حکم اعمال ۲، آن را دریافت کرده باشند. دقیقاً چنین است. ما هم به همان ترتیب و در همان چهارچوب پذیرای آن امر الهی می‌شویم، ظهورش باید به همان ترتیب صورت گیرد.

۹۹ و مردم صادقانه خدا را می‌پذیرند و باور می‌کنند، اما اگر آنها تنها بخواهند... خود را جدا کنند و «این، ما این را دریافت کردیم و تمام آن امر الهی در همین خلاصه می‌شود.» سپس جدا می‌شوند. دیگر پذیرای هیچ مکاشفه‌ی تازه‌ای نخواهند بود. به آن چهارچوب سازمانی می‌دهند. «به همین خلاصه می‌شود. این آموزه و تعلیم ماست.» و نقطه‌ای پایان بخش مسئله می‌شود. چنانچه فرقه‌ای سراغ داشته باشید که تعلیم و آموزه‌ی خود را چنین با ویرگول تمام می‌کرد «ما به این ایمان داریم، به علاوه به هر آنچه خدا به ما نشان خواهد داد.» این بسیار خوب است. این مورد پسند من است، نه آنچه که با نقطه تمام شود. زیرا خدا خداست و زمان گذراست.

۱۰۰ ما همواره سعی داریم به گذشته بنگریم و گفته‌ی مودی، گفته‌ی سنکی، گفته‌ی فینی، گفته‌ی وسلی و گفته‌ی لوتر را مرجع بسازیم. آنها مردان آن روزگار بودند.

۱۰۱ علم به گذشته نگاه نمی‌کند تا گفته‌های دانش پیشین را مبنا قرار دهد. زیرا صد سال پیش یکی از دانشمندان فرانسوی ثابت کرد که چنانچه انسانی با سرعتی فراتر از سی مایل در ساعت [حدود چهل و هشت کیلومتر در ساعت] حرکت کند نیروی گرانش او را از زمین بلند خواهد کرد. آیا می‌توانید تصوّر کنید که دانش پیشرفته باز همین سخن را تکرار کند؟ امروزه آدمی با شتاب هزار مایل در ساعت [حدود سه هزار کیلومتر در ساعت] حرکت می‌کند و در تلاش است تا چیزی ابداع کند که از ذوب شدن فلز جلوگیری کند تا بتواند به شتابی معادل چهار هزار مایل در ساعت [حدود

شش هزار کیلومتر در ساعت] دست یابد. آنها جستجوگرانه به گذشته نگاه نمی‌کنند تا دانشمندی را مرجع قرار دهند. آنها به جلو می‌نگرند.

۱۰۲ اما کلیسا همواره به عقب نگاه می‌کند. بیایید چشمان خود را برافرازیم! آنها از نیرویی بهره می‌جویند که از یک مرزی فراتر نمی‌رود. و ما از نیرویی بهره‌مند شده‌ایم که نامحدود است «زیرا برای آنانی که به خدا ایمان دارند، همه چیز ممکن است.» ایمان راستین و اصیل به هر سخنی که خدا می‌بخشد «آمین» خواهد گفت نه اینکه «خوب، این برای نسل دیگری بود.» او دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است!

۱۰۳ حال می‌دانیم آوازه‌ی سلیمان در همه جا پیچید به حدی که خبرش به سبا هم رسید. مردم آن دیار ملکه‌ای داشتند که بی‌شک بانوی بسیار خوبی بود. او بر مردم خویش فرمانروایی می‌کرد. و چنانکه می‌دانید به او گفتند در اسرائیل خدای بزرگی هست که به گونه‌ای شخصی را با بخشیدن عطای تشخیص مسح کرده که از هر انسان برتر است و در حکمت بی‌همتا. باید از جانب خدا باشد. و همان‌طور که می‌دانید «ایمان از شنیدن است، شنیدن از کلام خدا.» و این قلب او را لمس کرد، همان‌طور که در موعظه‌ی دیشب [دیدیم] آن زن بی‌بند و بار در کناره‌چاه هم لمس شد. همین سخن در قلب او اثر کرد و او بر آن شد تا از چستی آن آگاه شود.

۱۰۴ فکر می‌کنم هنگامی که جایگاه حیات ابدی برای ما مشخص شود، برای هریک از ما سودمند خواهد بود زیرا همه‌ی ما برای زندگی کردن در تلاشیم.

۱۰۵ خوب، بی‌گمان آن ملکه هر گروهی که از آن منطقه می‌گذشت را متوقف می‌کرد و آنها را به کاخ می‌آورد. «آیا شما از فلسطین عبور کرده‌اید؟»

۱۰۶ «بله، ما انواع روغن و مرهم، جواهر و چنین چیزهایی را از آنجا آورده‌ایم.»

«خوب، آیا این موضوع که خدای آنها عطای عظیمی بخشیده، درست است؟»

۱۰۷ «این امر حقیقت دارد. من عملکرد آن را دیده‌ام.» ملاحظه کنید، ایمان از شنیدن است.

۱۰۸ و این چنین او تشنه و تشنه‌تر می‌شد. او می‌خواست خود آن را به چشم ببیند.

۱۰۹ حال موانع بسیار در سر راه او خودنمایی می‌کرد. نخست گفتنی است که او بت‌پرست بود. دیگر اینکه، او ملکه بود. و بی‌تردید برای انجام آن کار باید نزد کشیش خود می‌رفت تا برای رفتن و شنیدن از او کسب اجازه کند. پس می‌توان تصوّر کرد که... آنچه می‌گویم توهین به مقدسات تلقی نشود، چنین قصدی ندارم. فقط می‌خواهم صحنه‌ی نمایش را به تصویر بکشم. می‌توانم تصوّر کنم که او نزد کشیش رفته و گفته باشد: «پدر مقدس...»

کشیش در پاسخ گفته باشد: «بله، دخترم!»

۱۱۰ «خبرهایی دریافت کرده‌ام مبنی بر اینکه در اسرائیل خدایی دارند که انسانی را به تشخیص و قوّت خود مسح کرده است.»

۱۱۱ «حال، دخترم گوش کن. اگر خدایان بزرگ عمل کنند تنها در میان ما خواهد بود.» چنانچه می‌دانید، این دیدگاه فقط در میان کاهنان بت پرست دیده نمی‌شود. ملاحظه می‌کنید؟ «اگر آنها کاری می‌کردند، آن را در چهارچوب تشکّل ما انجام می‌دادند. توجه می‌کنید، ظهور این مسئله در جمع‌های دیگر از محالات است. از این گذشته، آنها دسته‌ای غلتنده‌ی مقدس هستند.» خوب، عرض به حضور شما درست نبود مسئله را چنین بیان کنم اما این مسئله بر شما پوشیده نیست. «آنها-آنها-آنها، تعداد آنها بسیار نیست. آنها تنها گروهی متعصب هستند. داستان‌هایی در خصوص گذر از دریای سرخ می‌گویند که چیزی جز افسانه نیست. پس نمی‌توان این مجموعه را باور کرد زیرا گروهی تندرو بیش نیستند. پس چنانچه نیرویی باشد، از آن داجون خدای بزرگ یا یکی دیگر از آنها است.»

۱۱۲ می‌توانم بشنوم که آن زن جوان کمی به فکر فرو رفته باشد و سپس گفته باشد: «اما می‌دانید به من گفته‌اند که خدای آنها همان خدای راستین است.»

او در پاسخ گفت: «خوب، دخترم، این خدای حقیقی است.»

«اما آنها به من گفته‌اند که خدای آنجا، صاحب حیات و زندگی است.»

۱۱۳ ملاحظه می‌کنید، اگر چیزی در قلب نفوذ کرده باشد، چنانچه شما به سادگی به صحبت کردن [در موردش] ادامه دهید، خدا با شما صحبت خواهد کرد. ملاحظه می‌کنید؟ «به آنچه خواهید گفت فکر نکنید، در همان ساعت به شما عطا خواهد شد.»

۱۱۴ سپس گفت: «آنها می‌گویند خدای آن سرزمین خدایی است که مردم خود را دوست دارد، از این رو فرود می‌آید و خود را از طریق قوم خویش متجلی می‌سازد.»

«چنین چیزی نیست. گوش کن.»

«چه می‌گویید؟ یک دقیقه صبر کنید! رهسپار آنجا می‌شوم.»

۱۱۵ «خوب اگر به آنجا بروی با خودت لعنت خواهی آورد. مبادا در چنین بیداری شرکت کنی. زیرا چنانکه می‌دانیم ما در این قسمت با هم موافق نیستیم، تو نباید این کار را انجام دهی.» ملاحظه می‌کنید؟

۱۱۶ او گفت: «می‌دانید، مادر بزرگم به خدمت این بت مشغول بود، همین مجسمه، یا مادر بزرگم و مادرم، تمام قوم این مجسمه‌ها را عبادت کردند، حال اینکه حتی یکی از اینها ذره‌ای حیات از خود بروز ندادند. آنها فقط... تعداد طومارهایی که تلاوت می‌کنید و هر کار دیگری که انجام می‌دهید برایم اهمیتی ندارد، پیداست یک ذره هم حیات از آنها نمایان نمی‌شود. و گفته‌اند که این همان زندگی است. و این... برایم جالب است.»

۱۱۷ بسیار خوب، می‌توانم سخن آن کشیش را بشنوم که گفت: «حال، نگاه کن، اگر به آنجا بروی، مجبورم تو را مرتد بخوانم. برخوادم گرفتم... می‌دانی تو از پایه‌گذاران اینجا هستی. و اگر من... تو از شأن و منزلتی برخوردار و اگر میان چنین گروهی بروی، اعتبار خود را از دست می‌دهی.» ملاحظه می‌کنید؟

«خوب، چه اعتبار داشته باشی، چه نداشته باشی!»

۱۱۸ می‌دانید، همین که خدا وارد قلب کسی می‌شود، هیچ مانعی توان ایستادگی بر سر راهش ندارد. تحت هر شرایطی به آنجا می‌رسند و خدا ترتیب این کار را خواهد داد. هنگامی که تشنگی برای خدا ایجاد شود، مهم نیست که چه باشد؛ شوهر، زن، فرزند، واعظ، کشیش، هر که باشد.

۱۱۹ چنانکه می‌بینیم همین که این بانوی ارجمند آماده شد، گفت: «هر چه پیش آید، من که می‌روم.»

۱۲۰ «اما ما تو را مرتد می‌خوانیم. نامت از آنجا خط خواهد خورد.»

«خوب، می‌توانید نام مرا از آنجا حذف کنید زیرا من می‌روم.»

۱۲۱ بنابراین او باید بهایی می‌پرداخت. در حالی که بسیاری از ما حاضر نیستیم بهایی بپردازیم. ترجیح می‌دهیم به اعتقادات خود بچسبیم.

۱۲۲ حال بی‌شک آن بانو طومارهای این شریعت را خوانده بود. او دریافته بود که این ذات خداست و همان خدا یا حکمت الهی سراسر به انسانی عطا شده بود و خدا خود را از طریق یک انسان نمایانده بود نه از طریق یک بت.

۱۲۳ چقدر این بت‌پرستی تصویر یا اصل واقعه‌ی کاملی از... یا نمونه‌ای از مذهب مسیحیت است، چطور آن بت‌پرستان نزد یک بت سر به سجده می‌گذارند، به شکلی که باور دارند که آن بت به آنها جواب می‌دهد.

۱۲۴ مانند سرخ‌پوستان ناواهو. آنها لاک‌پشت را خدای باران می‌دانستند، هر چند لاکش را سراسر گل گرفته است، از آن یک بت ساختند. آنها لاک تهی لاک‌پشت را برمی‌دارند و داخل آن فریاد می‌زنند و با شنیدن پژواک صدای خود گمان می‌کنند که خدای باران به آنها پاسخ می‌دهد.

۱۲۵ با این حال مسیحیت تفاوت شگرفی دارد! ما نزد خدای مافوق‌الطبیعی که تمثال نیست به سجده می‌افتیم و از او پر می‌شویم و به واقع خود تمثالی الهی، تصویری زنده از خدا می‌شویم، همچون نمودی زنده از خدایی که می‌پرستیم کار می‌کنیم و قدم بر می‌داریم. در واقع خدا قالبی از جنس بشر اختیار می‌کند دقیقاً مخالف و مغایر با بت‌پرستی است؛ مردم در مقابل مریم و یوسف یا یکی از قدیسان یا کسی دیگری که سالیان سال از درگذشتش می‌گذرد، زانو می‌زنند. ولی با این حال چنانکه ملاحظه می‌کنید روح‌القدس در وجودی فرود می‌آید و نه در یک بت؛ بلکه وجودی زنده و او نه از طریق یک بت بلکه از طریق وجودی زنده کار می‌کند. «شما هیکل خدای زنده هستید.» آیا ملاحظه می‌کنید؟

۱۲۶ پس همان‌طور که می‌بینیم خدا تغییرناپذیر است، او امشب همان کاری را انجام می‌دهد که در روزگار سلیمان انجام داد. خدا به سلیمان آن عطا را بخشیده بود.

۱۲۷ و پیداست که آن بانوی جوان باید آماده می‌شد. او مسائل زیادی در پیش رو داشت. او با موقعیت‌ها و موانع بسیاری مواجه شده بود اما هیچ چیز سد راه ایمانش نبود. در برابر ایمان او هیچ عنصر بازدارنده‌ای نبود.

۱۲۸ خوب او به خود گفت: «رهسپار آنجا خواهیم شد. چنانچه به آنجا برسیم و همه چیز درست باشد، از آن حمایت خواهیم کرد. اگر درست نباشد، تمام این هدایا را نزد خود برمی گردانم.»

۱۲۹ می دانید، او باید با برخی از پنطیکاستی‌ها صحبت می کرد. درست است. بله، همین طور است. شما با ادعای پنطیکاستی بودن به آنجا می روید ولی از آن برنامه‌های رادیویی که باورها و اعتقادات شما را مورد تمسخر قرار می دهند، پشتیبانی می کنید؟ بر جماعت شماست که از برنامه‌های الهی پشتیبانی کنند. ملاحظه می کنید؟

۱۳۰ پس آن بانو پول و طلا و انواع بخور و چیزهایی از این دست را برداشته بار شتران خود کرد.

۱۳۱ و از این گذشته، او سفری پرخطر در پیش داشت. به یاد داشته باشید که فرزندان اسماعیل بیابان نشین بودند، آنها راهزن بودند. و چقدر برای آن راهزنان آسان بود که بر آن ملکه‌ی جوان که تنها چند خواجه به عنوان نگهبان داشت، حمله‌ور شوند و همه‌ی آنها را بکشند و آن گنج‌ها را تصاحب کنند.

۱۳۲ اما می دانید هنگامی که برای خدا گرسنه و تشنه هستید از هیچ خطری پروا ندارید، گویی هیچ چیزی نمی بینید. در تلاشید تا به خدا برسید و خدا همیشه ترتیبی می دهد که شما به این هدف نائل شوید.

۱۳۳ او می خواست به آنجا برسد. این خواسته‌ی قلبی‌اش بود و خدا ترتیب داد که به آن هدف نائل شود. پس آن بانو از خطرات راه نمی هراسید.

۱۳۴ شما به خطر فکر نمی کنید. شما به انتقاد فکر نمی کنید. به گفته‌های دیگران، فکر نمی کنید. اگر قلب شما برای خدا بسیار گرسنه باشد، تنها هدف شما رسیدن به او خواهد بود. تفاوتی نمی کند که چطور به آن هدف برسید. به آن نائل می شوید! او نیز همان هدف را داشت.

۱۳۵ و حال جای شکی نیست که او تمام طومارها را با خود برداشته و در طول راه آنها را می خواند. آنها باید شبانه سفر می کردند زیرا صحرای بزرگ آفریقا تابش مستقیم آفتاب سوزان را دارد و به شدت دمای هوا بالاست.

۱۳۶ به این فکر کنید که او برای دیدن حکمت سلیمان باید چه راه درازی می پیمود. اگر این مسیر را در نقشه‌ی خود اندازه گیری کنید، می بینید که مسافت تا آنجا کمابیش سه هزار مایل [حدود ۴۸۰ کیلومتر] بود. و هیچ می دانید او باید چه مدت زمانی را به سفر اختصاص می داد؟ او نه در کادیلاک کولردار بلکه سوار بر شتری این راه را پیمود. و نود روز یعنی سه ماه زمان گذاشت تا به آنجا برسد.

۱۳۷ پس جای شگفتی نیست که عیسی گفت: «او با این نسل برخاسته، بر ایشان حکم خواهد کرد.» برخی از مردم آن سمت خیابان زندگی می کنند ولی حاضر نیستند در جای تجلی امر الهی پای بگذارند. درست است. آمین. پس جای شگفتی نیست که او در روز داورى با این نسل برخاسته و بر ایشان حکم خواهد کرد. خوب در حالی که ما از کادیلاک کولردار، قطار، هواپیما و امکانات دیگر برخورداریم و خدا آن امکانات را در

دسترس ما قرار داده ولی با این وجود ما [مانند آن ملکه] برخورد نمی‌کنیم. او برای شنیدن حکمت سلیمان آن راه را پیمود در حالی که هم اینک بزرگتر از سلیمان یعنی خود خداوند خدا در اینجاست! این جای تأمل دارد!

۱۳۸ سپس می‌بینیم چگونه هنگام گذر از صحرا آن طومارها را می‌خواند و تا رسیدن به مقصد تاب آورد و پایداری کرد.

۱۳۹ چه بسا وارد حیاط یا صحن کاخ یا هر جایی که بوده، شده باشد و به همراه کنیزان و خواجگان، خیمه یا سراپرده‌ی خود را به شکل مرسوم آن روزگار برپا کرده باشد.

۱۴۰ و بیا باید فقط به این بیندیشیم که در آن بامداد پس از طنین ناقوس‌ها و -نواخته شدن شیپورها و برگزاری آیین سرودخوانی او داخل شده و آن انتها یک صندلی برای خود پیدا کرده باشد. او برای کسب اطمینان از درستی یا نادرستی گزارش‌ها آمده بود. او می‌خواست با چشمان خود ببیند. نمی‌خواست آنجا آن دور بنشیند. هر چند چیزهای شگفت در این باره شنیده بود ولی به هیچ روی نمی‌خواست به گفته‌های دیگران بسنده کند. پس بر آن شد تا خود ببیند.

۱۴۱ در درس دیشب خود دیدیم که فیلیپس با نتنائیل صحبت کرد. گفت: «مگر چیز خوبی از ناصره بیرون می‌آید؟» یا بیرون می‌آید از... برای لحظه‌ای سعی می‌کنم خاستگاه او را به خاطر بیاورم. گفت: «مگر چیز خوبی از ناصره بیرون می‌آید؟»

۱۴۲ او در پاسخ گفت: «بیا و ببین. مبادا فقط اینجا بمانی و انتقاد کنی. پس بیا و خودت ببین.»

۱۴۳ ای کاش امشب ما هم می‌توانستیم چنین رویکردی را در پیش بگیریم. بیا و ببین! کتاب مقدس خود را بردارید و در پرتو همین کتاب مقدس دیده‌های خود را راستی‌آزمایی کنید. عیسی چنین گفت: «کتب را تفتیش کنید زیرا آنها خود به من شهادت می‌دهند.» [بر این نکته شهادت می‌دهند] که عیسی همان کلام است. و نگاشته‌های مقدس همان کلام است پس همین که برای شما حکم زندگی پیدا کند و بر شما تجلی یابد، از او شهادت خواهد داد.

۱۴۴ و اکنون می‌بینیم که او آن طومارها را خوانده و با ذات یهوه که همانا حکمت است، آشنا شده بود. و وقتی سراپرده‌ی خود را بالا زد، هدایای خود را گوشه‌ای قرار داد تا درستی یا نادرستی گزارش‌ها بر او روشن شود. اگر حق بود، هرآنچه داشت را پیشکش می‌کرد. اگر ناحق بود، آنها را با خود برمی‌گرداند.

۱۴۵ و امشب من به همان چیز فکر می‌کنم. اگر این نقشه‌ی رستگاری که ما برای آن می‌جنگیم، حقیقت باشد، هرآنچه داریم را مدیون آن هستیم؛ زندگی خود، وقت خود و هر چیز دیگر خود را. اگر واقعی نباشد، پس به دنبال حقیقت می‌گردیم زیرا یک زندگی داریم که به زودی به سر خواهد رسید. ابتدا کتب را تفتیش کنید و ببینید که آیا با نگاشته‌های مقدس سازگار است.

۱۴۶ سپس می‌بینیم که آن بانوی جوان کاری مانند آنچه افراد تازه وارد می‌کنند، کرد یعنی در انتها بر روی یک صندلی نشست. و سپس شیپورها به صدا درآمدند. کشیش

سلیمان وارد شد و نشست. جلسه آغاز شد. کارت‌های دعا فراخوانده شدند. شاید چنین توصیفی جالب نباشد ولی سعی دارم نکته‌های را برجسته سازم. آنگاه با چشمان خود مسئله را دید. گفت: «می‌خواهم ماهیت این حکمت را درک کنم» همین که نخستین بیمار از راه رسید یا هر درخواستی که بود، نزد سلیمان آورده شد، او آن موضوع را بازگو کرد. پس آن بانو گفت: «پس این سخن راست است.»

۱۴۷ او نکوشید بهانه‌ای از این دست برای خود بتراشد که: «می‌دانی، به گمانم آن مرد تله‌پاتی انجام می‌دهد.» قلب او مشتاق شد. باور کرد و ایمانش هر روز رشد می‌کرد.

۱۴۸ سرانجام نوبت او برای رفتن به نزد سلیمان فرارسید. در دل او هم رازهایی نهفته بود. و هنگامی که به پیشگاه سلیمان رفت، کتاب مقدس گفت که: «چیزی در قلب او نبود که از سلیمان پنهان مانده باشد.»

۱۴۹ آن هنگام آن بانو خود تجربه کرد با اینکه اسرائیلی نبود، در برابر مردم ایستاد و گفت: «هر آنچه شنیدم سراسر راست بود.» در ادامه هم گفت: «مبارک باشند مردمی که اینجا هستند و هر روزه شاهد اموری هستند که روزانه رخ می‌دهد.» آمین. نفس در قفسه‌ی سینه‌اش بند آمده بود. او با دیدن آنچه در مورد دیگران محقق می‌شد و در مورد خودش هم تحقق یافته بود، به خدا ایمان آورد.

۱۵۰ پس هیچ شگفت و عجیب نیست که عیسی فرمود: «او با این نسل برخورد خواهد خاست.» زیرا با اینکه خود [عیسی] راساً حاضر شده و همان کارها حتی در حد بالاتر انجام می‌داد و نشانه‌های قوی‌تری به ظهور می‌رساند، مردم آن روزگار آنجا حاضر می‌شدند و می‌گفتند: «خوب نشان بده، برای ما نشانه‌ای از آسمان به ظهور برسان.» افسوس که مردم چنین کوردل هستند! از همین رو او گفت: «آن بانو در روز داوری با این نسل برخاسته و ایشان را محکوم خواهد کرد.»

۱۵۱ و در همین راستا گفتنی است که پس از گذر دو هزار سال از اعلام انجیل و فرود آمدن روح‌القدس بر مردم در این روزگار واپسین و ظهور عطایای روح‌القدس، بازگشت این تشخیص شگرف در کلیسا وعده داده شده است، پس با این توصیف هنگامی که آن بانو در زمانی غیر از روزگار خویش، پس از گذر دو هزار سال از اعلام انجیل در متن روزگار کنونی قرار بگیرد و شاهد عطایا و نه تک عطایی از روح‌القدس باشد، چه رویکردی نسبت به نسل کنونی خواهد داشت؟ او زندگی خود را سپرد. هیچ می‌دانید چرا؟

۱۵۲ باید موعظه را به پایان برسانم زیرا... قصد دارم -می‌خواهم برای شما دعا کنم.

دوستان، توجه کنید، مردم گفتند: «آیتی به ما نشان بده. ما می‌خواهیم...»

۱۵۳ مشکل پنطیکاستی‌ها هم همین است. شما در پی چیزی هستید و در یکی از همین روزها دیگر دیر خواهد بود. با اینکه درست در کنار شما رخ می‌دهد، شگفتا که از بازشناختنش باز می‌مانید.

به یاد داشته باشید، در زمان ایلینا، او را باز نشناختند.

۱۵۴ در زمان یحیی تعمیددهنده، او را بازشناختند. در نگاشته‌های مقدس چنین توصیف شده بود که «من پیغام‌آور خویش را پیش روی خود می‌فرستم تا راه را مهیا سازد.»

۱۵۵ و شاگردان هم نزد مسیح آمده و پرسیدند: «چرا ایلیا باید بیاید؟»

او پاسخ داد: «او آمده است و شما آن را درنیافتید.»

۱۵۶ آنها تشخیص ندادند که عیسی همان مسیح موعود بود تا زمانی که او مُرد و دفن شد.

آنها نمی‌دانستند که ایرنیوس متعلق بود یا...

۱۵۷ این را عنوان می‌کنم تا موضوع برای همه‌ی مردم دریافتنی باشد. مردم نمی‌دانستند که ژان دارک قدیس خدا بود تا زمانی که او را کشتند. کلیسای کاتولیک ژان دارک را به عنوان یک جادوگر سوزاند به این دلیل که او رؤیایی دیده بود و برای بیمار دعا کرده بود و او را از مرگ به زندگی برگردانده بود. و کلیسای کاتولیک او را جادوگر خواند و آن زن را سوزاند و کباب کرد. و دویست سال بعد، آنها از خواب برخاستند و دریافتند که او یک قدیس بود. البته آنها یک توبه اساسی کردند و [بقایای] بدن آن کشیشان را از قبر بیرون کشیده و داخل رودخانه انداختند. کاری بیهوده!

۱۵۸ اما هوشیار باشید، چه بسا همین چیز در میان ما هم رخ دهد و آن امر با نشانه‌های روشن الهی آمده در کتاب مقدس و اثبات شده در فضای علم و غیره در میان ما هم فرود بیاید ولی بی‌آنکه آن را دریابیم از مقابل چشمان ما بگذرد. پس در این روزهای واپسین که مشخصه‌های آن به وضوح بیان شده، پایداری کنید.

۱۵۹ ماهیت آدمی تغییر نکرده است. انسان همواره خدا را برای کارهایی که انجام داده می‌ستاید و از کارهایی که خدا انجام خواهد داد، سخن می‌گوید ولی شگفتا از کاری که خدا در زمان حال انجام می‌دهد غافل است. ذات بشر چنین است.

۱۶۰ پس بیایید به خدا و همین‌طور به آنچه او اکنون انجام می‌دهد، بنگرید. او همان عیسی مسیح می‌باشد که دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است، همان بپوه خدا که در او تجلی یافته بود. «در آن روز خواهید دانست که من در پدر هستم و پدر در من؛ من در شما و شما در من.» خدا در قالب ستون آتش بر انسانی آمد و به برکت قربانی شدن حیات آن انسان، به برکت آن خون فرخنده که ما را پاک و طاهر ساخت، او بر ما فرود آمد تا دوباره با ما مشارکت داشته باشد، تا کلیسایی را برای رسیدن به عدن تازه خروج دهد.

۱۶۱ چرا؟ حال برای دقایقی آرامش خود را حفظ کنید. این امر برای آن بانو چه چیزی در بر داشت؟ او معترف به مذهبی بود اما قلبش گرسنه‌ی دیدن امری راستین بود. او در پی امری حقیقی بود.

۱۶۲ اگر شما گرسنه‌ی دیدن امری راستین باشید، خدا آن را به شما نشان خواهد داد. شما همواره آنچه دنبالش هستید را می‌یابید.

۱۶۳ این موضوع مرا به یاد چیزی می‌اندازد، شما عزیزان می‌دانید که من... چند لحظه پیش با دوست خود برادر براون که آن آن‌تها حضور دارند، گفتگو می‌کردم. به یاد می‌آورم که خواهر براون همین‌جا حضور دارند، برادر براون چنین گفتند. خدا به او آخواهر براون برکت دهد. در اوایل خدمت خود یکسره در کنار آن عزیزان زندگی می‌کردم! برادر براون برای من برادری واقعی هستند، ایشان هم به شکار علاقه دارند. خواهر براون برای ایشان یک تنفگ اتوماتیک برونینگ خریده بودند. از ایشان پرسیدم که آیا هنوز آن را دارند. ایشان گفتند: «بله.» سعی دارم در یکی از همین روزها ایشان را به استفاده از نوع دیگری از تنفگ متقاعد سازم و دیگر از آن کفگیر قدیمی دست بردارند.

۱۶۴ اکنون، دقت کنید. هنگام فصل شکار راهی جنگل‌های شمالی، در انتهای شمال جایی در نیوهامپشایر و مین شدیم، آنجا سکونت‌گاه گوزن دم سفید است و هدفم شکار گوزن بود. با همکار خود برای شکار به آنجا می‌رفتیم. او شکارچی چابکدستی بود، او رگه‌ی سرخ‌پوستی داشت. نگرانی درباره‌ی او سراسر بی‌مورد بود، او را گم نمی‌کردید زیرا در جهت یابی استاد بود. شکارچی خوبی بود. ما در آن مکان‌ها از هم جدا می‌شدیم و باز یکدیگر را در کوه‌های سفید و جنگل‌های بزرگ می‌دیدیم و یکدیگر را پیدا می‌کردیم. ما از شکار چینی نبودیم که پیوسته دنبال راه خود هستند بلکه شکار می‌کردیم. شکار رفتن با پرت را دوست داشتیم.

۱۶۵ او یک شکارچی فوق‌العاده بود ولی بدجنس‌ترین انسانی که دیده بودم. مردی سنگدل بود. بی‌رحم بود. چشمانی مانند مارمولک داشت و او-او-او شریر بود، به معنای واقعی کلمه بدجنس بود. او تنها به خاطر اینکه مرا آزرده خاطر سازد، همیشه دوست داشت به بچه‌گوزن‌های جوان شلیک کند تا فقط حال مرا خراب کند. او بچه‌گوزن‌ها را می‌کشت و من به او می‌گفتم: «پرت، از این کار خجالت نمی‌کشی؟»

۱۶۶ و او پاسخ می‌داد: «هرگاه در کنار شما واعظان هستم چنین می‌شود، شما بزدل هستید.»

من می‌گفتم: «پرت، این بزدلی نیست. این سنگدلی است.»

۱۶۷ خوب، اینکه آن حیوان چه جنسیتی و چه سنی داشته باشد، اشکالی به وجود نمی‌آورد. چنانچه قانون می‌گوید شما می‌توانید بچه‌گوزن را بکشید، بروید و آن را شکار کنید. خوب، ابراهیم گوساله‌ای را قربانی کرد و از آن خوراکی برای خدا تهیه کرد. هیچ اشکالی در کشتن بچه‌گوزن وجود نداشت.

۱۶۸ پس کشتن یک بچه‌گوزن اشکالی نداشت اما اینکه آنها را بکشید و همان‌جا رها کنید، کاری شرورانه بود، این کار قتل و کشتار است. و از این کار بیزار بودم و این مسئله را به او گوشزد می‌کردم. می‌گفتم: «پرت، تو دوست من هستی، من تو را دوست دارم، تو شکارچی خوبی هستی. تو شلیک‌گر قهار هستی، یک تیرانداز خوب، یک تک‌تیرانداز.» می‌گفتم: «تو را دوست دارم ولی-اما تو-تو-تو ظالمی.»

۱۶۹ و او پاسخ می‌داد: «وای، بیلی، اگر واعظ نبود، شکارچی خوبی می‌شدی.»

۱۷۰ و من گفتم: «گوش کن، برت، باید در این مورد رفتاری انسانی داشته باشی.»
گفتم: «این کار نادرست است.»

۱۷۱ او گفت: «تو...» می‌دانید سال‌های سال شکاربان بودم. او گفت: «تو پیش از حد محافظ محیط زیست بودی.»

گفتم: «نه، به هیچ عنوان چنین نیست.»

۱۷۲ و سرانجام روزی برای شکار به آنجا رفتم. از فصلش کمی گذشته بود. چندین جلسه برگزار کرده بودم. و حدود شش اینچ [حدود پانزده سانتیمتر] برف آمده بود، یک برف درست و حسابی. و برت را دیدم و او گفت: «بیلی، چیز جدیدی برای تو دارم، اگر گفتی چه.»

پرسیدم: «چه چیزی؟»

۱۷۳ او از لباس خود سوت کوچکی را بیرون آورد و در آن سوت کوچک دمید. خدمت شما عزیزان بگویم، صدای آن سراسر به صدای بچه‌گوزنی می‌ماند که مادر خود را صدا می‌زد، به قولی با صدای بچه‌آهو و ناله‌های بچه‌گوزن‌ها مو نمی‌زد.

۱۷۴ و گفتم: «برت، نکند می‌خواهی از آن استفاده کنی؟»

او گفت: «واعظ، خودت را جمع کن.»

۱۷۵ و روز بعد با هم به شکار رفتیم. معمولاً ساندویچی برمی‌داشتیم و یک بطری شکلات داغ زیرا داخلش شکر دارد و می‌دانید باعث می‌شد گرم شویم. بله، در آنجا در آن فصل از سال، سرما طاقت‌فرسا است. پس ما...

۱۷۶ فصلش فرارسیده بود. و همین که چند گوله شلیک می‌شود، از هودینی یاد می‌کنید که متخصص فرار بود [هودینی یکی از بزرگترین شعبده‌بازان دنیاست که عمده معروفیت وی به خاطر نقش‌های فرارش در فیلم‌ها می‌باشد-گروه تألیف]. ولی او در مقایسه با آن گوزن‌ها آماتوری بیش نبود. زیرا آنها بی‌درنگ از دیدرس خارج می‌شدند، با شتاب زیر بوته‌ها یا چنین چیزهایی می‌خزیدند و شبانگاه زیر مهتاب، غذا می‌خوردند. خوب، اگر چنین نمی‌کردند، قبل از بیرون آمدن از گرسنگی می‌مردند. آنها می‌دانستند که اگر بیرون بیایند کشته خواهند شد. و در سراسر آن فصل، مردم برای چندین هفته به شکار می‌پرداختند.

۱۷۷ و ما بامدادان یکسره راه رفتیم ولی ردپایی از آنها ندیدیم. نزدیک نیمروز برت جلوی من حرکت می‌کرد. ما به سوی قله بالا می‌رفتیم، آنگاه از هم جدا شدیم و به دو راه مختلف رفتیم و آن شب به کمپ برگشتیم، شاید ساعت نه یا ده شب بود. اگر یک گوزن کشته بودیم آن را آویزان می‌کردیم و روز بعد هر دو نفر آمده و برای حمل آن به هم کمک می‌کردیم. پس ما همچنان برای رسیدن به جایی که باید از یکدیگر جدا می‌شدیم، پیش می‌رفتیم و هنوز از مرز جنگل فراتر نرفته بودیم.

۱۷۸ و حدود ساعت یازده و نیم یا دوازده ظهر، برت خم شد. در بالای کوه ارتفاع برف داشت بیشتر می‌شد. و او به شکلی خم شده بود و من گمان کردم که او در جستجوی...

شخص کم حرفی بود. و او دست خود را در میان وسایل خود فرو برد و فکر کردم شاید می‌خواهد نهارش را بردارد پس من هم سرگرم خوردن شدم. به خود گفتم: «خوب، نهار خواهیم خورد. ما اینجا از هم جدا می‌شویم و او از این راه خواهد رفت و من از راه دیگر خواهیم رفت.»

۱۷۹ و او نشست. در محدوده‌ی دو برابر این تالار یا کمتر، فضای بازی بود که ما به آن پارک چمن می‌گوییم. تمام آن صبح کوچک‌ترین ردپایی ندیده بودیم. او آنجا بر چیزی که به نیمکت برفی می‌ماند، کنار چند درخت نشست. به این شکل دست خود را در میان وسایل خویش فرو برد گویی می‌خواست بطری نوشیدنی گرم یا ساندویچ خود را بردارد، و بدین ترتیب چیزی از میان وسایل خود بیرون کشید. و من نیز سراغ خوراکی خود رفتم. ولی همان‌جا سوت کوچک خود را بیرون آورد. و با آن چشمان مارمولکی‌اش به من نگاهی انداخت.

۱۸۰ و در آن سوت دمید. و در آن سوت فوت کرد، می‌توانست ببیند که چقدر عالی کار می‌کند، درست مانند ناله‌ی بچه گوزن صدا می‌داد. وقتی او سوت زد، در کمال شگفتی، درست کنار آن فضای باز، یک گوزن بزرگ مادر پیدا شد. یک گوزن ماده، حیوانی بسیار زیبا با چشمان بزرگ قهوه‌ای و گوش‌هایی که رو به بالا هستند. و او به من نگاهی انداخت، به این شکل و خنده‌ای تمسخرآمیز کرد. به آن شکل به من نگاه کرد و سوت را سر جایش گذاشت. گفتم: «برت، تو آن کار را نخواهی کرد.»

۱۸۱ گفت: «هیس.» و من دیدم... او باز بسیار آرام و خفیف سوت زد.

۱۸۲ و چنانکه پیداست چنین وضعیتی برای آن گوزن ماده غیرعادی می‌نمود. مگر می‌شد در آن ساعت از روز یعنی ساعت یازده بیرون بیاید؟ خیر. ولی چرا بیرون آمده بود؟ چون گویی بچه‌اش در خطر بود. گوزن سر خود را بالا کشید. از پشت بوته به او نگاه می‌کردم.

۱۸۳ و او باز سوت را به صدا درآورد. آن گوزن ماده دو یا سه گام به جلو برداشت، درست به سمت آن فضای باز می‌آمد.

۱۸۴ سراسر غیرعادی بود. بله، آقا، آن گوزن مادر نمی‌خواست چنان کند. خیر، آقا. اما آن صدا چه بود؟ بچه‌اش در خطر بود.

۱۸۵ باز به سوی جلو قدمی چند برداشت و با آن گوش‌های بزرگ خود، به سمت دیگری چرخید. و برت به من نگاهی کرد. به خود گفتم: «خدا یا.» دیدم که گلوله را توی خشاب تفنگ کالیبر ۳۰-۶۰ گذاشت و گلنگدن را عقب کشید.

۱۸۶ برخاست و از مگسک تفنگ نگاه کرد و سرراست بر روی قلب گوزن ماده نشانه رفت. و هنگامی که تفنگ خود را بلند کرد، آن ماده گوزن متوجه شکارچی شد. و برگشت.

اما او باز سوت را به صدا درآورد.

۱۸۷ چنانچه می‌دانید، در حالت عادی گوزن باید می‌گریخت. اما فرار نکرد. چرا؟ زیرا مادر بود. نقش بازی نمی‌کرد. چیزی در وجودش بود، او ذات مادرانه داشت. بچه‌اش در

خطر بود. با وجود اینکه می دانست به قیمت زندگی اش تمام خواهد شد اما نمی ترسید. مادر بود، نقش مادری بازی نمی کرد. زندگی اش اصیل بود. مادر بود.

۱۸۸ و متوجه شدم که شکارچی تفنگ خود را کشیده بود، آن مرد تک تیرانداز بود. سر خود را برگرداندم. تحمل دیدن چنین صحنه‌ای را نداشتم. به خود گفتم: «این مرد سختدل چطور می تواند این قلب یعنی قلبی عزیز و وفادار که برای بچه‌ی خود می تپد را نشانه بگیرد؟ چگونه می تواند به قلب او شلیک کند؟» می دانستم که آن گلوله‌ی بزرگ قارچی شکل با وزن معدل صد و هشتاد گرین [حدوداً یازده گرم] از این فاصله می تواند قلب او را متلاشی کند. به خود گفتم: «او چطور می تواند چنین کاری کند؟» و برگشتم تا نگاهم را از آن صحنه برگردانم.

۱۸۹ و شروع کردم به دعا کردن. گفتم: «پدر آسمانی، این مرد چقدر می تواند بی رحم باشد؟ آن مادر عزیز بی اختیار کشیده می شود. او نمایش اجرا نکرد. او اصیل است. او یک مادر است. صدایش کردند پس برای پیدا کردن بچه‌ی خود به تکاپو افتاده است. گرچه به قیمت جانش تمام شود، بجه‌اش در خطر است.» در فکر خود دعا می کردم، هر لحظه منتظر شنیدن صدای شلیک گلوله، افتادن و ضربه‌ی تفنگ بودم. به این شکل آنجا ایستاده بودم و دعا می کردم.

۱۹۰ صبر کردم، صبر کردم. آن تفنگ شلیک نشد. برای لحظه‌ای صبر کردم. و برگشتم تا ببینم، او خود را به این شکل کرده بود. دیگر نمی توانست تفنگ را نگه دارد. به او نگاه کردم.

۱۹۱ آن مرد به من نگریست. احساسش تغییر کرده بود. چشمان مارمولک گونه‌اش دگرگون شده بود. اشک بر روی گونه‌هایش روان بود. تفنگ را بر روی زمین انداخت. گفت: «بیلی، دیگر نمی توانم چنین ادامه دهم. مرا به آن عیسایی که از آن صحبت می کنی، هدایت کن.»

۱۹۲ آن روز بعد از ظهر، در آن تپه برف، آن مرد سختدل و بی رحم را به عیسی مسیح هدایت کردم. چرا؟ او با امری اصیل مواجه شده بود، چیزی که جعلی نبود بلکه امری اصیل بود.

۱۹۳ این دنیای گرسنه در طلب امری راستین است، چیزی که جعلی نباشد بلکه امری اصیل باشد و از خدا متولد شده باشد، که برخاسته از کتاب مقدس باشد. شما ای مادر، ای برادر، شما مسیحیان، مگر نمی خواهید که در این عصرگاه عیسی مسیح را در قلب خود داشته باشید، و روح القدس سراسر قلب شما را فراگیرد و شما را به انجام کاری از جنس کاری که آن گوزن مادر برای فرزند خود انجام داد، سوق دهد؟ مگر نمی خواهید چنین مسیحیانی باشید؟ مگر نمی خواهید از همان رستگاری بهره‌مند باشید که... [در] شما... مرگ یا هر چیز دیگر [یافت نشود] و تنها محبت خدا در قلب شما باشد، مهری چون آن مهری که آن گوزن مادر نسبت به فرزند خود داشت؟

۱۹۴ حال تنها در یک صورت چنین امری شدنی است. نمی توان از راه پیوستن به کلیسا به آن دست یافت. نمی توان از راه ثبت نام خود در یک دفتر به آن جایگاه نائل

شد. باید چیزی راستین باشد. باید اصیل باشد. باید شما را از فردی ایماندارنما به یک مسیحی اصیل تبدیل کند.

۱۹۵ چه بسا پرسید: «آیا به نظر شما چنین مهر شگرفی تصوّرپذیر است؟ آیا گمان می‌کنید او می‌تواند مرا دوست داشته باشد؟»

۱۹۶ او گفت: «مادر می‌تواند شیرخواره‌ی خود را فراموش کند اما من هرگز نمی‌توانم شما را فراموش کنم. نام شما بر دستان من حک شده است.»

۱۹۷ خدا در هیئت انسانی به زمین آمد و-و- خود را مکشوف ساخت، خیمه‌ی خود را گشود از یهوه خدا بودن به قالب انسان درآمد باشد که متحمل شرمساری و نفرین شود. یهوه خدای در آن کسوت کوچک در آبخور، بر روی توده‌ای از کود، آنجا در آبخور گریه می‌کرد. پروردگار، آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین در بدن انسانی برای حمل مرگی که گناهان شما-شما به بار می‌آورد، حاضر شد تا شما را آزاد سازد تا یک مسیحی راستین باشید، به بیانی برتر از رتبه مادری آن گوزن ماده. چگونه می‌توانید چنین مهری بی‌قیاس را رد کنید؟ و افزون بر آن، او کلام خود را مکتوب کرد. و همین بسنده می‌کند. نمی‌توانید سخن مرا ملاک قرار دهید، بلکه درست این است که... بسیار خوب می‌شد ولی این مسئله درباره‌ی او صدق نمی‌کند. به بالا صعود کرد و به انسان عطایا بخشید. در هیئت روح‌القدس بازگشت، و سخن از همان خداست، او چنین کرد تا از راه کفاره‌ی خونی قلب شما را بگشاید.

۱۹۸ «کامل باشید همان‌طور که پدر شما در آسمان کامل است.» پیداست هیچ یک از ما نمی‌تواند چنین باشد. ولی به آنچه هستم نگاه نمی‌کنم. من به خودی خود شایسته نیستم. شما شایسته نیستید. چه کسی شایسته و سزاوار است؟ پس به آنچه هستم، نگاه نمی‌کنم بلکه به آنچه او است، به ماهیت او می‌نگرم. به او می‌نگریم. او قربانی من است. من به هیچ عنوان شایسته نیستم تا به عنوان یک خادم اینجا بایستم. چنانچه لیاقت خود را ملاک قرار دهم، از جهنم سر درخواهم آورد و همین مطلب درباره‌ی شما نیز صدق می‌کند. پس ما به آنچه هستیم نگاه نمی‌کنیم.

۱۹۹ می‌گویید: «این کار از دستم بر نمی‌آید. نتوانستم [او را] بخوانم. نمی‌توانم ردای خدا را لمس کنم. این کار از دستم بر نمی‌آید.»

۲۰۰ شما می‌توانید! ببینید چه رخ داد؟ او مُرد، باشد که توانا شوید، باشد که رستگاری شما میسر شود. این امری اصیل است. آیا دوست دارید که این چنین باشید و در دعا به یاد آورده شوید؟ پس دست خود را بلند کنید و بگویید: «برادر برانهام، می‌خواهم.»

بیاید سرهای خود را خم کنیم.

۲۰۱ در حالی که سرهای خود را خم کرده‌اید، هم اکنون در فروتنی و آرامی بیاید. اینجا فضایی برای فراخوانی به قربانگاه نداریم. قربانگاهی هم نداریم. اما چنانکه کتاب مقدس گفت: «همه‌ی آنانی که ایمان آوردند، تعمیم گرفتند.» فراخوانی به قربانگاه از عصر متدیست‌ها باب شد که کاری پسندیده است. اما در روزگار خداوند ما و رسولان،

آنها «به آن حیات ایمان داشتند.» شما «از راه فیض، به ایمان نجات یافته‌اید.» خواهر، برادر، مگر شما امشب چنین تجربه‌ای نداشته‌اید!

۲۰۲ خانم‌ها، مگر امشب به اندازه‌ی کافی مستفیض نشده‌اید تا بپذیرید به پیروی از آموزه‌ی کتاب مقدس، باید از کوتاه کردن موهای خود، بر تن کردن شلوارک و آرایش کردن پرهیز کنید! مگر امشب در قلب خود این فیض را نیافته‌اید! دریافته‌اید که پیرو کتاب مقدس این هنجار درست است. خدا تغییر نمی‌کند. چه بسا بگویید: «خوب، من شلوارک نمی‌پوشم. من شلوار می‌پوشم.» این عذر بدتر از گناه است.

۲۰۳ خدا گفت: «چنانچه زنی پوشش مردانه داشته باشد، نزد خدا مکروه است.»

۲۰۴ و شما آفایانی که نمی‌توانید چون حیوانات نگاه نکنید و از چشم‌چرانی به زنانی که پوشش غیراخلاقی دارند و بت‌های عصر کنونی هستند، دست بکشید. شما مردانی که در قلب خود به مقدار کافی از فیض راستین بهره‌ای نبرده‌اید تا همسر و فرزند خود را به دوری از چنین کارهایی ناشایست سوق دهید، محبت خدا در قلب شما لنگر نیانداخته است، شما به هیچ عنوان... پسران خدا خوانده نمی‌شوید. شما همچنان در سدوم به سر می‌برید، مردی هستید که برخلاف آنچه خدا امر فرموده، نمی‌تواند خانواده‌ی خود را اداره کند.

۲۰۵ و شما شماسان که دو یا سه بار ازدواج کرده‌اید! و شما مردانی که با وجود اینکه از همسران خود جدا می‌شوید باز در حفظ ظاهر اعتراف به ایمان می‌کوشید! شما زنانی که از آن سو عبور کرده‌اید! شمایی که خود را در پوشش کلیسا مخفی کرده‌اید! فرقه‌های شما کاری به کار همسایه‌ی کناری ندارند، اینکه مسیحی باشد یا نباشد؛ اگر جزو گروه شما نباشد، کاری به کارش نخواهید داشت. شرم بر شما باد!

۲۰۶ باشد که خدا امشب به راستی بر شما متجلی شود. باشد که اکنون به آرامی نزد او آمده، بگویید: «خداوند، مرا به خاطر گناهانم ببخش. از امشب به بعد تو را خدمت خواهیم کرد.»

۲۰۷ شما که چنان به برنامه‌های تلویزیون دل بسته‌اید که برای تماشای ستاره‌ی غیراخلاقی سینما چون ما سوسی را دوست داریم یا چیزهای دیگری که پخش می‌کنند در خانه می‌مانید، شما که چهارشنبه شب‌ها به جای آمدن [به کلیسا] برای دعای گروهی، در خانه می‌مانید و سرگرم تماشای تلویزیون می‌شوید، محبت خدا از قلب شما رخت بر بسته است. شگفتا که با وجود چنین رفتاری باز به عضویت خود در کلیسا پافشاری می‌کنید؟ خواه ناخواه محبت خدا شما را از آن مسائل دور کرده و به سمت کلیسایتان، به سمت برادران و خواهرانتان سوق خواهد داد، باشد که گرد هم آیید و در جای‌های آسمانی بنشینید و به موعظه‌ی شبان خود گوش دهید. و هم اینک این گردهمایی برای بیداری یا به بیانی این جلسه رو به پایان است. و چنانچه هنوز چنین چیزهایی در قلب شما هست، بیایید اکنون با هم دعا کنیم تا خدا آنها را بردارد.

۲۰۸ خداوند عیسی، ما با فروتنی و در الزام می‌آییم، با قلب‌های تائب می‌آییم، خداوند ما خطاکاریم. ما نسبت به قوانین الهی تو تخلف ورزیده‌ایم. ما از قوانین محبت تو که

باعث نجات ما شد، عدول کرده‌ایم. کلیسا خود نیز از این بحران مصون نمانده است زیرا خود را موظف به اجرای برنامه‌های ساخت بناها و مواردی از این دست کرده است در حالی که نسبت به روح‌القدس و برگزاری جلسات دعا به صورت یک یا دو بار در هفته غافل شده است، حال اینکه این باید به طور مستمر در قلب‌ها و فکر ما باشد. خداوندا، ما را ببخش.

۲۰۹ خداوندا، خادمان ما را ببخش که پشت منبر می‌ایستند و از اعلام انجیل تام مسیح شرم دارند. چگونه امروزه بسیاری از آنها... دنیا سراسر سدوم شده است. بسیاری از خادمان امشب یا فردا برای تنظیم سخنان خود به ساختمان کلیسا و دفتر کاری خود می‌روند و با کلام خدا روبرو می‌شوند، آنها با وجود دیدن گناهان اما از ترس اخراج و تکفیر از صحبت در مورد آن واهمه دارند. چنانکه پیداست شورای شماسان آنها را احضار خواهد کرد، به مقرر کل ارجاع داده شده اخراج خواهند شد، در حالی که آنها خود می‌دانستند که باید در مقابل گناه موعظه می‌کردند. اینجا باز و دوباره سخن از لوط است، «گناهان سدوم جان عادل او را می‌رنجاند.» اما مردان آن شجاعت لازم را در خود نمی‌بینند. درست همانند لوط برای ایستادگی به اندازه‌ی کافی دلیر نیستند.

۲۱۰ خدایا، دعا می‌کنم تا ما را به خاطر چنین چیزهایی ببخشی. باشد که مانند پولس باشیم که روزی گفت: «زیرا که از اعلام نمودن شما به تمامی اراده‌ی خدا کوتاهی نکردم.» ای پدر، همگی ما را ببخش.

۲۱۱ مانند آن اتفاق ساده‌ی کوتاه آن روز سرد نوامبر که بر بالای آن کوه رخ داد و آن مرد امشب به عنوان شماس کلیسا، یک مسیحی امین است زیرا یک گوزن مادر جلو آمد و حرکتی اصیل نشان داد. تو گفتی: «اگر آنها سکوت اختیار کنند، سنگ‌ها فریاد برخواهند آورد.»

۲۱۲ ای پدر، دعا می‌کنم که تو امشب چیزی راستین و اصیل به ما عطا فرمایی که توجه ما را به سمت مسیح جلب کند، تا اجازه دهد بدانیم که او امشب در میان ما حاضر است.

۲۱۳ اینک دست‌های توبه‌گر، بله صدها دست برافراشته شده‌اند. خداوندا، آنها را ببخش. خداوندا، اکنون به یاد می‌آورم آن نگاهشده‌ی مقدسی را که تو فرمودی، «هیچ انسانی نزد من نخواهد آمد جز آنکه پدر ابتدا او را فراخوانده باشد.» آنها چطور می‌توانند دستان خود را بلند کنند بی‌آنکه تو آنها را فراخوانده باشی؟ هنگامی که آن عزیزان دستان خود را برمی‌افرازند، قوانین علمی را نقض می‌کنند. گرانش زمین دستان آنها را پایین نگه می‌دارد اما روحی در آنهاست و آن روح الهی که در آنها زمزمه می‌کند: «تو در خطا هستی. دستان خود را برافراز.» و این قوانین گرانش را به چالش می‌کشد و آنها دستان خود را به سوی خالق بلند کرده و می‌گویند: «خدایا بر من رحم کن.»

۲۱۴ او گفت: «تمام آنانی که پدر به من داده است، نزد من خواهند آمد. من آنها را بیرون نخواهم کرد. من به آنها حیات ابدی خواهم داد و در روز واپسین آنها را خواهم برخیزانید.» تو فرمودی: «هر که کلام مرا بشنود و به فرستاده‌ی من ایمان داشته باشد،

از حیات ابدی برخوردار خواهد شد و هرگز در داوری نخواهد ایستاد بلکه از مرگ به حیات منتقل گشته است.»

۲۱۵ [فضای خالی بر روی نوار-گروه تألیف]. ... به ملکوت خدا، تا اعضای امین و وفادار بدن مسیح را پدید آورد. و باشد که کلیساهای این خادمان رشد کند، با اعضای که در پادشاهی خدا از نو متولد می‌شوند. برادران مرا برکت ده تا برای هر که دعا می‌کنند، شفا یابد و انجیلی که وعظ می‌کنند بر زمین سخت و سنگی نیفتد بلکه بر قلب‌های نرم.

۲۱۶ خداوندا این را عطا کن، باشد که ملکوت خدا به زودی بر زمین آید. تو از بهر نمایندگان خود خواهی آمد. روزی بره جایگاه قدس خود را ترک خواهد کرد، پیش می‌آید تا کتاب را از دست صاحب اصلی آن بگیرد. هنگامی که انسان مرتکب گناه شد و دفتر زندگی به صاحب اصلی‌اش بازگردانده شد. انسان؛ حیات سراسر از دست رفته بود و هیچ انسانی چه در آسمان و چه بر زمین دیگر شایسته نبود. اما بره‌ای به پیش آمد، بره‌ای خونین که پیش از بنیاد عالم ذبح شده بود، جلو آمد و کتاب رستگاری را گرفت و آن را گشود. خدایا، باشد که نام من در آن یافت شود. باشد هر نامی که اینجاست در آن ثبت شده باشد، خداوندا، این در نقشه‌ی عظیم رستگاری، فدیة شده است. پدر، این را عطا کن.

۲۱۷ و اکنون آنها را تقدیم تو می‌کنیم. آن را به تو می‌سپارم. و چنانچه عزیزانی اینجا هستند که تا کنون تعمید درست مسیحی نگرفته‌اند، باشد که جلو بیایند و به پیروی از آنچه در اعمال رسولان آمده، به خطاهای خود اعتراف کنند و به جهت بخشش گناهانشان در نام عیسی مسیح تعمید گیرند و از روح‌القدس پر شوند. پدر، این را عطا فرما.

۲۱۸ ای پدر، تمنّا می‌کنیم در حالی که فروتنانه در آن نام اعظم به پیشگاهت می‌آییم، در نام شایسته‌ای که تمام آسمان‌ها و زمین به آن نامیده شد یعنی عیسی مسیح، ما را بشنوی. آمین.

چشمه‌ای است که زان خون لبریز است،
 ز خون جاری شده از رگ‌های عمانوئیل؛
 گنهکاران در سیلاب غوطه‌خوران،
 از لکه‌های جرم و گناه فارغ می‌گردند.
 از لکه‌های جرم و گناه فارغ می‌گردند،
 از لکه‌های جرم و گناه فارغ می‌گردند؛
 گنهکاران در سیلاب غوطه‌خوران،
 از لکه‌های جرم و گناه فارغ می‌گردند.

۲۱۹ مگر این سرود قدیمی را دوست ندارید؟ ادامه می‌دهیم. مگر شگفت‌انگیز نیستند؟ آنها با هدایت روح‌القدس نوشته شده‌اند. من آنها را بسیار دوست دارم. به نظرم تمام سرودهای یوبیل بسیار زیبا هستند ولی من این سرودهای قدیمی که در مورد آن خون

الهی و ایمان هستند را دوست دارم. بیایید این را به شکلی دیگر، به سبک ساده‌ای که سال‌ها پیش در آن تپه می‌خواندیم، بخوانیم.

آن دزد بالای صلیب شادمان بود (آخرین فرصتش)
از بهر دیدن چشمه در روز [مرگ] خود؛
شاید همچون آن دزد ناپاک باشم،
پس تمام گناهانم را بزدا.

۲۲۰ بیایید چشمان خود را بسته و به آرامی این را برای مسیح بخوانیم.

آن دزد بالای صلیب شادمان بود
از بهر دیدن چشمه در روز [مرگ] خود؛
شاید همچون آن دزد ناپاک باشم،
پس تمام گناهانم را بزدا.

پس تمام گناهانم را بزدا.
پس تمام گناهانم را بزدا.
شاید همچون آن دزد ناپاک باشم،
پس تمام گناهانم را بزدا.

۲۲۱ آیا احساس نمی‌کنید که به برکت آن حس، حس شیرین حضور خدا، تمام وجود شما احیا شده است؟ «حال شما پسران خدا هستید. هم اینک در مسیح عیسی به جای‌های آسمان بالا برده شده‌ایم.» تمام اختیارات، آسمان‌ها و زمین به ما بخشیده شده است. آیا تا به حال به این موضوع فکر کرده‌اید؟

کسی می‌گوید: «آیا قدرت داری؟»

«خیر ولی اختیار دارم.»

۲۲۲ درست مانند آن پلیس عزیزی که اینجا در خیابان می‌ایستد، این دوست گرامی کلاهی بر سر دارد که آن را تا گوش‌هایش پایین کشیده و آن کمابیش صد پوند [حدود ۴۵ کیلو] وزن دارد، و یک آرم روی آن نصب شده است. و چنانچه خودروهای بسیار به جاده بیایند و سرعت آنها به صد مایل در ساعت [حدود ۱۶۰ کیلومتر در ساعت] برسد، هر یک از آنها قدرتی معادل چهارصد یا پانصد اسب بخار دارد. پیداست که پلیس نمی‌تواند یکی از آنها را متوقف سازد. اما همین بس که دست خود را بالا بَرَد بله، بله. او اقتدار دارد، اختیاراتی به او محول شده است. این چنین است که آن ترمزها جیغ می‌کشند. در اینجا هیچ سخن از قدرت پلیس نیست. بلکه سخن از اقتدار اوست.

۲۲۳ و ما توسط عیسی مسیح صاحب اقتدار شده‌ایم. از همین رو شیطان جیغ می‌کشد. ملاحظه می‌کنید؟ نه به خاطر اینکه قدرت داریم بلکه چون صاحب اقتدار هستیم، اختیاراتی به ما محول شده است. روح‌القدس که همانا اقتدار خداست همین‌جاست. «کارهایی که من انجام می‌دهم شما نیز انجام خواهید داد.» «عیسی مسیح دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است.» من به او ایمان دارم.

۲۲۴ اکنون ما در جای‌های آسمانی نشسته‌ایم، در پیشگاه مسیح، فراتر از نگرانی‌های دنیوی، به قلمرو ایمان پا نهاده‌ایم. پس امشب چه می‌تواند رخ دهد؟ چه بسا پنتیکاست دیگری اتفاق بیفتد. چه بسا در این جلسه‌ی شبانگاهی، در همین جا، همان اموری اینجا رخ دهد که در اعمال باب ۲ رخ داد. درست است.

۲۲۵ مسیح اینجا حضور دارد. ای کاش می‌توانستیم سخت‌دلی خود را کنار بگذاریم! آیا او با ما است؟ آیا حقیقت دارد؟ آیا مسیح در میان ماست؟ او وعده داد که باشد. چگونه می‌توان مسیح را بازشناخت؟ نه از راه ظاهر بلکه از راه کارهایی که انجام داد. این وعده‌ی اوست و او گفت که چنین خواهد کرد.

۲۲۶ خدایا، امشب ما را یاری فرما، دعایم این است که هنگام ترک این مکان... ای مردم در حالی که چشمانم باز است این را به شما می‌گویم. دعا می‌کنم چیزی به غایت ملموس ببینید، باشد که امشب خدا کاری بس محسوس به انجام رساند، آنگاه شما هم هنگام بازگشت به خانه، همچون آنانی که از عموآس می‌آمدند، خواهید گفت: «آیا دل در درون ما نمی‌سوخت؟» ملاحظه کنید، آنها بودند...

۲۲۷ عیسی مصلوب شده، مُرده و دفن شده بود، همه جا این سخن پیچیده شده بود که او دوباره برخاسته است و او سراسر روز با آنها راه رفته بود ولی آنها او را باز نشناختند. او با بسیاری از مردم راه رفته است، آنها آن را درنیافتند. او در راه آمدن به اینجا از او در برابر حادثه محافظت کرد، او همان است که کودک شما را شفا داد، بله مسیح است ولی شاید باز او را باز نشناخته‌اید.

۲۲۸ اما در یک شامگاه مسیح در عموآس با کلثوپاس و دوستش بود، آنها در را بستند و او همان کاری که پیش از مصلوب شدن خود انجام داده بود را باز انجام داد. پس آنها دریافتند که این خود اوست که رستاخیز فرموده است. آنها بی‌درنگ رفتند تا برای دیگران بازگو کنند.

۲۲۹ باشد که در همین شامگاه مسیح کاری برای ما انجام دهد، کاری از جنس آنچه پیش از مصلوب شدن خویش انجام داده بود و چه بسا ما هم هنگام خروج از عموآس به دیگران بگوییم: «دل در درون ما می‌سوخت.» باشد که امری ملموس و راستین را ببینیم، نه یک نوآوری دینی یا چیزی از این دست بلکه همان آموزه‌ی آشنا که با نیروی خدا نمود می‌یابد.

۲۳۰ در جلسه‌ی دیشب فراخوانی صف دعا داشتیم، خانمی معلول و چند نفر دیگر بالا آمدند و شفا یافتند. چه شهادت‌هایی! ابتدایی برگزار شد؛ ما می‌خواهیم برای اندک زمانی اینجا باشیم و این زمان برای شناخت شما کفایت نمی‌کند. آنجا، می‌توانستیم احساس افرادی را دریابیم که می‌گفتند: «ذهن آنها را می‌خواند.» پس سعی کردم به جماعت پشت کنم تا به آنها نشان دهم که ذهن خوانی در کار نیست.

۲۳۱ بسیاری از شما قدیمی‌ها اینجا در آرکانزاس به یاد دارید زمانی را که من دست افراد را می‌گرفتم و خدا چطور به من گفت: «سپس چنین واقع خواهد شد، اگر تو صادق باشی از تمام راز قلب آنها آگاه خواهی شد.» آیا آن را به یاد می‌آورید، همه‌ی

شما؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.» - گروه تألیف.] و کارهایی که او همه جا در سراسر دنیا انجام داد!

۲۳۲ و نشریه‌ی لایف ماه گذشته‌ی را فراموش نکنید. دقت کنید که جایی او آنچه رخ خواهد داد را اخبار کرده بود و آنجا عزیزانی حضور داشتند، شاهدانی که همین‌جا در این جلسه‌ی شامگاهی حاضر هستند. جهان دانش هم از چیستی آن ناآگاه است. آنها از اینکه چگونه چنین چیزی امکان‌پذیر شده، در تعجب و شگفتی هستند.

۲۳۳ اینک، بنگرید، امشب می‌خواهم به نگاشته‌ای دیگر استناد کنم. در کتاب مقدس آمده است: «عیسی مسیح آن کاهن اعظمی است که می‌تواند همدرد ضعف‌های ما شود.» برادران، آیا این درست است؟ [خادمان می‌گویند: «درست است. آمین.» - گروه تألیف.] این نگاشته‌ی مقدس است. حال اگر او کاهن اعظمی است که می‌تواند همدرد ضعف‌های ما شود، عمل خواهد کرد، اگر همان است که بود، همان‌طور که در گذشته عمل کرد، باز عمل خواهد کرد. زیرا امکان ندارد او... تنها راهی که می‌توان او را بازساخت، از راه اعمالش است. ملاحظه می‌کنید؟

۲۳۴ پیداست که هر ریاکاری می‌تواند بر روی دست خود جای زخم، خون یا چیزهای دیگر بگذارد اما حیات است که ماهیت امری را آشکار می‌سازد. ملاحظه می‌کنید؟ چه بسا درختی را بگیرم و آن را سراپا با برگ‌های درخت دیگری مزین کنم اما چه میوه‌ی به بار خواهد آورد؟ ملاحظه می‌کنید؟

۲۳۵ حال، زندگی مسیح در درون شما جاری است پس چنانچه آن زندگی آغازین که از شاخه بیرون آمد... اینک دست او جز دست من و شما نیست. صدای او جز صدای من و شما نیست. دقت بفرمایید، درخت تاک میوه نمی‌آورد. شاخه‌ها میوه می‌آورند. و بدین ترتیب اولین ساقه‌هایی که از شاخه‌ها بیرون می‌زنند، از حیات تاک برخوردارند، چنانچه گفتم آنها پس از آن، کتاب اعمال را نوشتند. اگر این برخاسته از تاک حقیقی دیگری است پس شما در پی آن یک کتاب اعمال دیگر بنویسید. همان روح خواهد بود زیرا همان حیات در سراسر تاک جریان دارد. هر شاخه‌ای که میوه بیاورد در آن سرای اعظم خواهد بود.

۲۳۶ حال از شما می‌خواهم همچنان که اینجا نشستیم به نکته‌ای توجه کنید. چند نفر از شما ایمان دارد که مسیح اینجا حضور دارد؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.» - گروه تألیف.] چند نفر از شما بیمار است، دست خود را بلند کنید. چند نفر از شما ایمان دارد که به قدری از ایمان برخوردار است تا ردای او را لمس کند، او به همان ترتیب عمل خواهد کرد؟

۲۳۷ قصد فراخوانی به صف دعا ندارم. فقط اعلام می‌کنم، می‌گذارم از همین‌جا شروع شود. این خود چالش است. اما شما به قدر کافی ایمان دارید و ایمان دارم خدا به آن ارج می‌نهد.

۲۳۸ اکنون به جمع حضار می‌نگرم و می‌خواهم بینم عزیز هست که در بین حضار بشناسم. برادر تریسی بوتلیر اینجا نشسته‌اند. برادری که اینجا هستند، خادمی که

اینجا حضور دارند را نمی‌شناسم. یکی از خادمانی که آن انتها هستند را می‌شناسم. به غیر از آن، به اقتدار کتاب مقدس که بر روی قلب خود گذاشته‌ام... قَسَم نمی‌خورم زیرا کتاب مقدس صراحتاً ما را این کار باز داشته است اما در حالی که کتاب مقدس را بر روی قلبم گذاشته‌ام، [اعلام می‌کنم که] دروغ نمی‌گویم. به غیر از جیم مگیر هیچ چهره‌ی آشنای دیگری نمی‌بینم.

۲۳۹ و مطمئن نیستم، شاید ایشان همان برادری باشند که چندی پیش در خیمه ملاقات کردم. به تازگی با ایشان آشنا شدم. نامشان را فراموش کرده‌ام. ایشان یک... در خیمه‌ی جفرسونویل فعالیتی دارند. درست است؟ خوب، آنها تنها اشخاص آشنا در این جمع هستند که به محض دیدن می‌شناسم.

۲۴۰ حال اگر عیسی راساً همین‌جا بود و می‌خواستید شفا پیدا کنید، از او چنین درخواست می‌کردید: «خداوندا، مرا شفا خواهی دهی؟»

۲۴۱ همین بسنده خواهد کرد. اگر او با همین کت شلواری که به من داده است، اینجا حاضر می‌شد نمی‌توانست شما را شفا دهد. او پیش‌تر این کار را انجام داده است. چنانکه می‌بینید، همه چیز در جلجتا به اتمام رسید. و جهانیان همه نجات یافتند، جهانیان همگی بخشیده شدند، همه چیز در جلجتا تمام شد. ملاحظه کنید، «او به سبب تقصیرهای ما مجروح شد و از زخم‌های او ما شفا یافتیم.» فعل‌ها به زمان گذشته صرف شده است. ملاحظه می‌کنید؟

۲۴۲ این تنها کاری است که باید انجام دهید. اگر ایمان نداشته باشید، این کار برای شما هیچ سودی نخواهد داشت، منظور این نیست که احساس کنید. عیسی هیچ‌گاه چنین نگفت: «آیا احساسش می‌کنی؟» بلکه: «آیا به آن ایمان داری؟»

۲۴۳ دیده‌ام که مردم دستان خود را بلند می‌کنند و می‌گویند: «آن را حس کن! آن را حس کن! آن را حس کن!» عیسی هرگز چنین چیزی نگفت.

فرمود: «به آن ایمان داشتی؟» چنانچه دقت کنید سخن از ایمان است.

۲۴۴ حال توجه کنید. اگر او همان کاهن اعظم است، باید همان عملکرد را داشته باشد. مهم نیست که تا چه اندازه مرا مسح کرده است، باید شما را نیز مسح کند.

۲۴۵ خوب، آقای آشنای من. آقای وی اینجا هستند، مردی که روزی در کلیسا فوت کردند و خدا ایشان را به زندگی برگرداند، درست همین‌جا نشسته‌اند. و خادمی آشنا کنار ایشان نشسته‌اند، درست کنار همان آقا نشسته‌اند. خوب جدا از این، این... بله، به نظرم این برادری که می‌بینم همان برادری هستند که امروز همراه خانواده‌ی بلکول ملاقات کرده و در خانه به اتفاق دعا کردیم.

۲۴۶ اما شما عزیزانی که به او ایمان دارید، و باورمندید که می‌توانید او را لمس کنید، می‌خواهم از شما چیزی بپرسم. حال، من یکی از برادران شما هستم، انسانی بیش نیستم، انسان هستم درست مانند همسر شما، یا برادر شما، یا شبان شما. و اکنون آنجا فضای یک اتاق تاریک نیست، فضایی که دیوی را تداعی می‌کند. و در هر حال دیو چنین نمی‌کند. تاکنون شنیده‌اید که دیوی با اعلام انجیل جان‌ها را به رستگاری

و شفا سوق دهد؟ عیسی گفت: «اگر شیطان، شیطان را اخراج می‌کند پس سلطنتش به ضدّ خود منقسم شده است.» خیر.

۲۴۷ ولی همین‌جا، بنگرید و باور کنید که عیسی همان کاهن اعظمی است که در گذشته بود و بگویید: «خداوند عیسی، بیمارم. یا مادر بیماری دارم که اینجاست یا برادری در خانه. خداوندا توان پرداخت بدهی خود را ندارم. مرا امداد کن. به همه‌ی گناهان خود اعتراف می‌کنم. من-من-من گناهکارم، می‌خواهم به یاری خدا مسیر درست را در پیش بگیرم.» پس هر امری که باشد از او مسئلت کنید. او را در مقام کاهن اعظم لمس کنید و ببینید که آیا او امروز همان کاری که در گذشته انجام داد را انجام نخواهد داد. این امر نشان می‌دهد که او با ماست.

۲۴۸ حال، ایمان دارم او آن را به جا خواهد آورد. نمی‌خواهم... در تمام طول این سال‌ها هرگز مرا سرخورده نکرده است. به او ایمان دارم. اما درک می‌کنید که چه چالشی است. مگر نیست...

کسی گفت: «تو نمی‌ترسی؟» خیر، آقا.

۲۴۹ چطور می‌توانم برترسم در حالی که او همین‌جا در کنار من است؟ خود او، این کلامش است؛ سخن من نیست. تنها سخن او را بازگو می‌کنم و بس، این اقرار من است. اقرار یعنی «بازگو کردن همان چیز». نگاشته‌های مقدس همان خداست، خدا در قالب نوشتار. «کلمه جسم شد و در میان ما ساکن شد.» و کلام هنوز خود خداست. و در کلام آمده است: «او دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است.» پس تأیید امر بر عهده‌ی خود اوست. بر من است که به آن ایمان داشته باشم. حال شما به آن ایمان دارید.

۲۵۰ حال از هر یک از شما می‌خواهم که در سکوت و آرامش دعای را به حضور خدا بلند کند و بگوید: «خداوند خدا، مرا امداد فرما. می‌دانم این مردی که با شانه‌های فروافتاده اینجا ایستاده چیزی درباره‌ی من نمی‌داند اما تو مرا می‌شناسی. و تو کاری خواهی کرد و امشب نگاشته‌ای مقدس را برای من تکرار خواهی کرد.»

۲۵۱ مانند زنی که ردای او را لمس کرد. او به درستی لمس دستی را حس نکرد زیرا چنانچه به شما گفتم ردای فلسطینیان گشاد است، ردای زیرین آنها ضخیم است. عبای بزرگ سنگین، او آن لمس را حس نکرد. با این حال گفت: «چه کسی مرا لمس کرد؟»

۲۵۲ و پطرس ملامت‌وار گفت: «خداوندا!» او به خاطر این سخن نگاهی سرزنش‌وار به عیسی انداخت. به سخنی دیگر: «عاقلاً نه نیست که چنین می‌گویی. همه دستان خود را به سمت تو دراز کرده‌اند، به پشت تو دست می‌زنند. او تو می‌پرسی [چه کسی مرا لمس کرد؟]»

۲۵۳ او گفت: «اما نیرویی از من خارج شد. کسی مرا به گونه‌ای دیگر لمس کرد.»

آیا امشب می‌توانید او را لمس کنید؟

۲۵۴ خود را رها می‌کنم. اینک به یاد داشته باشید، من در قبال تمام امور خارج از ملکوت خدا سکوت کامل اختیار می‌کنم. درست مانند این میکروفن است. این میکروفن نمی‌تواند به خودی خود سخن بگوید، تنها زمانی که کسی سخن می‌گوید از آن صدا

درمی‌آید. ما در باب قیاس درست مانند میکروفن هستیم. من شما را نمی‌شناسم اما برای بیان امر، چیزی باید وسیله شود.

۲۵۵ ولی شما به آن ایمان داشته باشید و به خدا ایمان داشته باشید و خدا آن را عطا خواهد کرد. آیا به آن ایمان دارید؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.» - گروه تألیف.] اکنون همین بس که ایمان داشته باشید. ایمان داشته باشید و شک نکنید. به خداوند خدا ایمان داشته باشید. پس با احترام تمام دعا کرده نگاه کنید، همین و بس.

۲۵۶ حال، ای پدر آسمانی زمانی طولانی صحبت کرده‌ام. اینجا عزیزی نشسته‌اند که برای حیات ابدی مقدر شده‌اند، یعنی تکانک ما. سرهای ما رو به خاک، جایی که ما را از آن برگرفتی، خم شده است و اگر تو درنگ کنی ما به همان خاک باز خواهیم گشت. این روح‌ها و جان‌هایی که در ماست باید برای داوری نزد تو باز گردد.

۲۵۷ اینک، ای پدر آسمانی، دعا می‌کنیم و تو امشب کلام خود را ارج خواهی نهاد. من از تو گفته‌ام حال سخنی بگو که من حقیقت را اعلام کرده‌ام، خداوندا. من خادم تو هستم. خود را به تو می‌سپارم. و خداوندا، اگر کسی اینجا هست که چنان ایمانی دارد که می‌تواند تجلی حضور عیسی مسیح را به ارمغان بیاورد، نشان می‌دهد که آخرین آیتی که او به کلیسای امت‌ها وعده داده، محقق خواهد شد؛ سخن از کلیسای برگزیده است، افرادی مانند گروه ابراهیم که به خروج فراخوانده شده‌اند. چنانکه می‌بینیم بیلی گراهام و آن مردان در سدوم مردم را به خروج دعوت می‌کنند اما به یاد داریم آن شخصی که با ابراهیم ماند نشانه‌ای به آنها داد مبنی بر اینکه آمدن پسر بسیار نزدیک است. پس خداوندا، بگذار ما همین امشب آخرین نشانه را رؤیت کنیم، در حالی که آن مرد به خیمه پشت کرده بود، گفت: «سارا چرا خندیدی؟» عیسی گفت که این امور پیش از بازگشت پسر انسان دوباره تکرار می‌شوند؛ [یعنی] تجلی خدا در جسم، در بدنی انسانی، از طریق قدرت روح‌القدس و خون عیسی مسیح. خداوندا این را عطا کن. من خود را به تو می‌سپارم برای خدمت به تو. خداوندا، سخن بگو. خادمات گوش می‌کنند.

۲۵۸ اینک در نام عیسی مسیح ناصری، هر روحی که اینجاست را زیر فرمان می‌گیرم برای ملکوت خدا، برای اعمال ملکوت.

۲۵۹ [کسی شروع به صحبت به زبان‌ها می‌کند. فضای خالی بر روی نوار - گروه تألیف.]

۲۶۰ اینک بگذارید روح‌القدس کار کند. خوب، آیا چیزهایی که گفته‌ام درست هستند یا نادرست؟ آیا مسیح هنوز همان است؟ آیا او به این وعده‌ی خود وفا می‌کند که «هرگاه دو یا سه نفر جمع شوند من بین آنها خواهم بود»؟ «پس از اندک زمانی جهان دیگر مرا نمی‌بیند اما شما مرا خواهید دید زیرا من» (ضمیر اول شخص) «با شما خواهم بود، حتی در شما. اعمالی که من به جا می‌آورم شما نیز خواهید کرد، حتی بیش از آن زیرا من نزد پدر می‌روم.» آیا این درست است؟

۲۶۱ آن روشنایی الهی را آنجا معلق بر فراز سر آن دختر کوچک رنگین پوست می‌بینم. او رو به بهبودی خواهد رفت. تنها به یاد داشته باشید، او خوب خواهد شد. شما از

راه دوری به اینجا آمده‌اید. هر شب برای رسیدن به اینجا هزینه‌ی سنگینی متقبل می‌شوید اما در مورد آن فرزند نگران نباشید. شما منظور نظر خداوند شده‌اید. او در یکی از جلسات شبانگاهی گذشته دیگر خوانده شد. همین بس است، بپذیرید.

۲۶۲ آیا اینجا کسی هست که آن روشنایی مقدس را دیده باشد؟ اگر دیده‌اید، دست خود را بلند کنید. شما عکس آن را ندیده‌اید. آیا آن را دیده‌اید؟ اینجا را بنگرید. به اینجا نگاه کنید. آن نور کهربایی رنگ درست همین‌جا قرار دارد. آن را نمی‌بینید؟ درست همین‌جا حرکت می‌کند.

۲۶۳ بر فراز سر خانمی قرار گرفت. او از دیابت رنج می‌برد. او دعا کرده است. او ایمان دارد. خدایا، نگذار آن روشنایی او را ترک کند. بدان نیاز خواهد داشت، به یقین... خانم داوینس با تمام قلب خود ایمان داشته باشید. همین است.

۲۶۴ هرگز در زندگی خود این خانم را ندیده‌ام. این هم دست‌هایم در برابر خدا. از او بپرسید اگر این چیزها... خانم، آیا راست است؟ اگر درست است، دستان خود را به این شکل تکان دهید. حال او چه کسی را لمس کرد؟ من را لمس نکرد، من بیست یارد [حدود ۱۸ متر] از او فاصله دارم. کاهن اعظم، عیسی مسیح را لمس کرد. همین بس که ایمان داشته باشید. شک نکنید. ایمان دارید؟

۲۶۵ اینک، باز به این سو نگاه کنید، خانمی در حال دعا هستند. هم التهاب معده دارند هم پای آسیب‌دیده. خدایا! خانم گُتن، با تمام قلب خود ایمان داشته باشید. شفای خود را دریافت کنید، عیسی مسیح شما را احیا می‌کند.

۲۶۶ خدا در آسمان می‌داند که هرگز این خانم را در زندگی خود ندیده‌ام. او چه چیزی را لمس کرد؟ مگر این همان کاهن اعظم نیست؟ چرا تردید دارید؟ شک نکنید. به خدا ایمان داشته باشید.

۲۶۷ عزیزی در پشت این سمت. دعا می‌کنید. ایمان داشته باشید. او خداست، همه جا.

۲۶۸ خانمی اینجا نشسته‌اند که در حال دعا هستند. ایشان برای خود دعا نمی‌کنند. برای پسر خود دعا می‌کنند. او ناراحتی معده دارد. پسرشان اینجا نیست. در ایالت دیگری زندگی می‌کند. او اهل شهری به نام پنتیاک واقع در میشیگان است. [خواهر فریاد می‌زند: «واوی!» - گروه تألیف]. نهراسید. او به خاطر شرایط عصبی، از زخم معده رنج می‌برد. بیماری او را ترک کرد. آمین. ایمان شما او [مسیح] را لمس کرد.

۲۶۹ باشد که اطمینان حاصل کنید. اینجا آقای نشسته‌اند، عزیزی که گیتار می‌نوازد یا چیزی که اینجاست، ایشان هم از زخم معده رنج می‌برند. دیو فکر کرد که پنهان می‌ماند ولی خیر. آقا، شما شفا یافته‌اید. عیسی مسیح شما را خوب کرد.

۲۷۰ آیا با تمام قلب خود ایمان دارید؟ «اگر ایمان داشته باشید، همه چیز ممکن است.»

آیا به این ایمان دارید؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.» - گروه تألیف.]

۲۷۱ آقایی جوان که اینجا نشسته‌اند، با دستانی برافراشته برای همسر خود دعا می‌کنند. آن خانم از تنگی نفس رنج می‌برند. برادر، اگر ایمان داشته باشید که خدا او را شفا می‌دهد، او شفا خواهد یافت. آمین.

۲۷۲ «عیسی مسیح دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است.» از این عزیزان بپرسید، من هرگز در سراسر زندگی خود آنها را ندیده‌ام.

۲۷۳ به آن سمت برمی‌گردیم اینجا خانم دیگری نشسته‌اند. ایشان توموری در سینه دارند. باشد که این را از دست ندهد! خانم پاترسون، شفای خود را بپذیرید. بفرمایید بلند شوید و خدا را جلال دهید. بسیار خوب. من هرگز در زندگی خود این خانم را ندیده‌ام؛ خدا در آسمان گواه بر این امر است.

۲۷۴ و درباره‌ی عزیزانی که بر روی برانکار هستند، چه؟ آن خانم که آنجاست، چه؟ شما، آن خانمی که سر خود را خم کرده‌اید. آنجا خانمی نشسته‌اند، کتی بر تن دارند. آیا ایمان دارید که من نبی او و خادمش می‌باشم؟ نوری بر فراز سر آن خانم معلق است. ایشان از بیماری قلبی رنج می‌برند. اگر همچنان آنجا دراز بکشید، خواهید مُرد. پس در نام عیسی مسیح، برخیزید. بستر خود را بردارید و به خانه بروید و بیماری قلبی شما برطرف خواهد شد.

۲۷۵ آیا به خدا ایمان دارید؟ چند نفر از شما به او ایمان دارد؟ [جماعت شادی می‌کنند- گروه تألیف.] دوستانم، گوش کنید. بزرگتر از سلیمان در اینجا است، کاهن اعظمی که می‌تواند همدرد ضعف‌های ما شود. آیا به او ایمان دارید؟ [«آمین.»] مگر این کاری نیست که عیسی مسیح از طریق آن ثابت کرد که خود همان مسیح موعود است! مگر این عین گفته‌ی نگاشته مقدس نیست؟ بگویید «آمین.» [«آمین.»]

۲۷۶ و به هر روی، شما با افسردگی دست و پنجه نرم می‌کنید. افسردگی را از خود برانید. خود را از شر آن نجات دهید. با سرعت بگریزید. مسائل گذشته را به گذشته بسپارید و به خدا بنگرید. شما خادم انجیل هستید. شما، همین بامداد با شما صحبت کردم. نمی‌دانستید آن چیست، من نیز از ماهیت آن بی‌خبر بودم اما هم اکنون می‌بینم. اینک در افسردگی فرو می‌روید. شیطان همه چیز را به یاد شما می‌آورد، تلاش دارد شما را در موضع مخالف قرار دهد، حتی مخالفت با من. درست است. خداوند چنین می‌گوید. آن را فراموش کنید. به او بگویید که دروغگویی بیش نیست. در همین لحظه آن را بپذیرید و آن شما را ترک خواهد کرد و دیگر هرگز باز نخواهد گشت. شما مرد آزادی خواهید بود.

۲۷۷ شما را به پذیرش این امور فرامی‌خوانم! همین بامداد آن آقا نزد من آمدند و می‌توانید در این خصوص از ایشان سؤال کنید. من نمی‌دانستم اما اکنون آن را دیدم. درست همین‌جا مقابل ایشان است، به این سایه‌ی تاریکی نگاه کنید که می‌رود و می‌آید. اما اکنون آن چیز او را ترک کرد. درست است. هلولیاه. «عیسی مسیح دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است.»

۲۷۸ تا هنگامی که روح القدس اینجاست، دستمال‌هایی اینجا قرار دارند. در حالی که در دعا هستید، دعا کنیم.

۲۷۹ ای پدر آسمانی، کتاب مقدس به ما تعلیم داد که مردم دستمال‌ها و فوطه‌ها بر بدن پولس مقدس می‌گذاشتند و روح‌های پلید از مردم بیرون می‌آمدند و شفا می‌یافتند. مادامی که اینجا در هشیاری حضور تو به سر می‌بریم، بر ما روشن است که ما پولس قدیس نیستیم ولی تو همان عیسی هستی. و بگوییم این کار پولس نبود بلکه عمل تو بود؛ سخن از ایمانی است که در درون مردم بود، هنگامی که دیدند چگونه نبوت می‌کرد بر آنها روشن شد که تو در کنار پولس بودی. خداوند، تو امروز هم به دعای جماعت ارج می‌نهی، به همان ترتیب.

۲۸۰ نویسنده‌ای گفت: «هنگامی که بنی‌اسرائیل در راه خود برای رسیدن به سرزمین موعود بود، دریای سرخ درست در مسیر تکلیف به سمت سرزمین موعود، آنها را از حرکت بازداشت. و خدا با آن ستون آتشین با چشمانی خشمگین نگریست پس دریای سرخ هراسید و خود را کنار کشید و بنی‌اسرائیل به راه خود به سوی سرزمین موعود ادامه دادند.»

۲۸۱ خدا، مردم در طلب چنین وعده‌ای هستند «آرزومندم از هر حیث کامیاب باشید و تندرست.» ولی بیماری مانع از تحقق این امر در زندگی آنها شده است. باشد که امشب تو از راه خون عیسی مسیح فرو بنگری و هنگامی که این دستمال‌ها بر بیماران گذاشته می‌شود، به یادبود مسح عظیم روح‌القدس و تجلی انکارناپذیر مسیح، همان عیسی به ما نشان دهد که هنوز زنده است و از مردگان برخاسته است. باشد همین که این فوطه‌ها گذاشته می‌شوند، هر درد و مریضی به‌رأسد باشد که بیماری بی‌درنگ عقب رفته، بگریزد و عزیزان در نام عیسی مسیح شفا یابند.

۲۸۲ در آرامش. کتاب مقدس حقیقت است. و اگر عیسی بخواهد اینجا بیاید و فارغ از هر مسئله روانشناختی، احساسات این امر را یکسره و سراسر بر شما آشکار سازد، این خود معجزه‌های خواهد بود! معجزه امری است که وقوع آن توجیه‌ناپذیر است. چه بسا اگر شخصی که پایش کمی می‌لنگید از روی هیجان و احساس بپرد، برایم قابل درک باشد. بله. اما چه کسی می‌تواند به او بگوید که چه کرده است، اهل کجاست، و چه اتفاقی افتاده است و چه خواهد شد؟ و من شما را در همین خصوص به چالش فرامی‌خوانم؛ در سراسر دنیا حتی یکبار از ده هزاران هزار بار هم به خطا نرفته است. نه یک...

۲۸۳ جعل‌های بسیاری صورت گرفته است، این را می‌دانیم. باید چنین بشود، جعل‌های نفسانی. اما آن... این باعث می‌شود که آن امر راستین بهتر بدرخشد، این عیسی مسیح واقعی را می‌نمایاند.

۲۸۴ او امشب اینجا حاضر است! او در جمع ماست، همان روح‌القدسی که شما دریافت کرده‌اید، و او به شما امکان سخن گفتن به زبان‌ها و انجام کارهایی که بر عهده‌ی شماست را می‌دهد. همان روح‌القدس این نشانه‌ی سدوم را به شما می‌دهد، تا از همه‌ی

این چیزها خارج شوید، زمان سوختن این دنیا بر در است. بمبی ساعتی اینجاست. پس بی‌درنگ نزد مسیح بشتابید.

۲۸۵ او همچنین در کتاب مقدس چنین فرمود، واپسین سخنانی که از دهانش جاری شد، چنین بود: «این آیات همراه ایمانداران خواهد بود. اگر بر بیماران دست بگذارند، شفا خواهند یافت.» آیا به آن ایمان دارید؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.» - گروه تألیف.]

۲۸۶ خواهیم دید که آیا به راستی آن ایمان دارید؟ نمی‌دانم می‌شود ظرف یک دقیقه اینجا یک صف به سبک قدیم آرکانزاس تشکیل داد. آیا به آن ایمان دارید؟ آیا دوست دارید ببینید که بر شما دست گذاشته می‌شود؟ دوست دارید آن را داشته باشید؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.» - گروه تألیف.]

۲۸۷ نمی‌دانم چطور آن را ترتیب دهیم. شک دارم این امر میسر شود. شما هم تردید دارید؟ فکر می‌کنید بتوانیم؟ [برادر سموئیل جانسون می‌گوید: «فکر می‌کنم بتوانیم. آمین.» - گروه تألیف.] نمی‌دانم چطور از پس این کار بر خواهیم آمد. اما اگر شما رعایت کنید، می‌توانیم امتحان کنیم.

۲۸۸ بگذارید عزیزی که در این سو هستند... چه؟ پس هر بخش به ترتیب خود. بسیار خوب، بگذارید آنانی که آن سو در انتها هستند، کسانی که این کارت‌های دعا را می‌گیرند، جلو تشریف بیاورید، اینجا در این صف. سمت راست.

۲۸۹ حال، برادرانم، خواهرانم، می‌خواهم بدانید لازم نیست حتماً منتظر باشید تا مبشری جلو بیاید. خیر، خیر. شبان شما در همان جایگاه است. خوب شاید ایشان همین عطای نبوتی را نداشته باشند. در هر نسل تنها به یک نفر عطا می‌شود. اما ببینید او همان حقی را دارد تا برای شما دعا کند که من دارم. این [عطای] تشخیص شما را شفا نمی‌دهد؛ تنها شما را از اینکه خدا حاضر است و به همین ترتیب شما در حضور خدا هستید، آگاه می‌سازد.

۲۹۰ اما هرگاه مبشری به شهری پا می‌گذارد، دعا می‌کند و تعمید می‌دهد ولی همین که راهی می‌شود این شبان است که مردم... خوب، مردم گمان می‌کنند که شبان هیچ است. ولی شبان شما مرد خداست. او در این مسیر شما را در امنیت هدایت می‌کند، او این توانایی را دارد که شما را به دوردست‌ها برساند. او مردی رسالت یافته از جانب خداست.

۲۹۱ و از تکاتک شما می‌خواهم چنانچه وارد صف دعا شده‌اید ولی به آن ایمان ندارید از آن خارج شوید؛ بدتر خواهید شد. اما اگر به راستی به آن ایمان دارید، از زیر دستان مسح شده از جانب خدا عبور کنید، از شما می‌خواهم که به خانه بازگردید و از قدرت خدا شهادت دهید، فریاد زنان و خدا را حمدگویان اینجا را ترک گوئید، دیگر تمام شده است. از شما می‌خواهم چنین کنید.

۲۹۲ می‌خواهم که این شبان‌ها به من کمک کنند. برادر مور و برادر هوپر و بسیاری از این برادرانی که آنها را می‌شناسم و این گروه شبان‌های عزیزی که اینجا هستند، سرپا بایستید و همراه من صفی را در این راستا تشکیل دهید. ما به این شکل درست

می‌کردیم. سال‌هاست که این کار را نکرده‌ام. اما تا زمانی که روح‌القدس مرا فروگرفته است (دیده‌ام که آنگاه اتفاقی رخ داده است)، تا هنگامی که او هنوز اینجا حضور دارد و تا وقتی که می‌توانم و تا زمانی که... آنها از همان مسح و همان اقتدار برخوردارند. همین و بس. بر بیماران دست خواهیم گذاشت. و کتاب مقدس گفت: «آنها بر بیماران دست می‌گذارند و بیماران شفا می‌یابند.» این عین گفته‌ی کتاب مقدس است. این سخن خداست. برادران، بفرمایید به این سمت تشریف بیاورید و اینجا در این راستا همراه من یک صف تشکیل دهید. من کنار این برادران خواهم ایستاد.

۲۹۳ حال، شما عزیزان حاضر در این مکان، وقتی تشریف می‌برید، هنگام رفتن، از سمت راست ساختمان خارج شوید و دوباره وارد شوید. و اکنون از کسی می‌خواهم که اینجا بایستد، شاید این برادر جوان که اینجا هستند، آن عزیز... اینجا تشریف بیاورید، و لطف کنید بر این صف‌ها نظارت بفرمایید، یا برادر دیگری که اینجا بایستد و افراد بخش مربوطه را فراخوانی کند.

۲۹۴ حال، خادمان، خادمان، خادمان مسح شده‌ی عیسی مسیح، اینجا در این راستا بایستید.

[کسی می‌گوید: «برادر جکسون و برادر رادل.»]

۲۹۵ دو برادر از جفرسونویل و چند نفر از اجتماعاتم، از کلیساهای خواهر خیمه، اینجا حضور دارند. برادر دان رادل، موفقیت چشمگیری در دعا برای بیماران دارند. دان، اینجا هستی؟ همین‌طور برادر جونیور جکسون، از واعظان متدیست که در نام عیسی مسیح تعمید دادم. ایشان روح‌القدس را دریافت کردند. و خادم دیگر که حضور دارند از [مجموعه‌ی] کلیسای خدا هستند. از شما برادران که در مجاورت خیمه برای بیماران دعا می‌کنید تقاضا دارم تشریف بیاورید و در این صف کنار این برادران بایستید.

۲۹۶ این چنین خوب است، مگر خوب نیست، برادر؟ این خوب است، درست است؟ قطعاً. [برادران می‌گویند: «قطعاً!]] بله. بسیار خوب، بیاید، این کنار بایستید.

۲۹۷ برادر ویلارد کولین کجا هستند؟ خادم دیگر، خادم متدیست، روح‌القدس را دریافت کردند و تعمید گرفتند. دوست دارم ایشان هم تشریف بیاورند.

۲۹۸ روزی پسر بچه‌ی او بر اثر روماتیسم مفصلی حاد در آستانه‌ی مرگ قرار داشت، پزشک حتی اجازه نمی‌داد سرش را به قدری بالا بیاورند که در دهانش لوله بگذارند. برای موعظه‌ی هفت مَهر از توسان آمده بودم. و ایشان پسر را از روی تخت برداشته و به اینجا آوردند. و به محض ورود ایشان به اینجا، روح‌القدس گفت: «این قول خداوند است. بچه را به خانه ببر، او شفا یافته است. او با پسر کوچک من بازی خواهد کرد.» برادر خودشان اکنون همین‌جا ایستاده حاضرند. همسرشان نیز اینجا هستند.

۲۹۹ حدس می‌زنم خود مایک نیز اینجا نشسته باشد. بله. مایکی کجا هستی، کجایی؟ و دکترها... اینجا است؛ یک راز. دکتر گفت آوردن... کادر درمان خیلی زود این بچه را برگرداند. دکتر او را معاینه کرد، سر خود را خاراند و گفت: «هیچ اثری از بیماری در او نیست.»

۳۰۰ آن چیست؟ عیسی مسیح دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است!

۳۰۱ دوستان، علتی داشت که این آقایان را فراخواندم. آنها از خادمان هستند. از شبانان هستند. آنها مردانی هستند که جهت دعا برای بیماران فراخوانده شده‌اند، درست مانند من و هر شخص دیگر. می‌خواهم شما این را بدانید که شبان شما اقتدار انجام این کار را دارد. شما نباید منتظر اورال رابرتس یا جک جون یا من یا شخص دیگری باشید. عیسی مسیح همه جا حاضر است؛ شما به او ایمان دارید. شبان شما برای این کار خوانده شده است. اگر تا به حال تعمید نگرفته‌اید، بعد از جلسه با شبان خود مشورت کنید و با خدا پیش روید. اگر روح‌القدس را دریافت نکرده‌اید، به کلیسایش بروید، او شما را برای پیش گرفتن روند درست در همین راستا راهنمایی می‌کند.

۳۰۲ و شما خود نیز حینی که عبور می‌کنید، دعا کنید. و من از هر عزیزی که اینجاست، از تک تک افراد درخواست دارم که دعا کنید. از شما می‌خواهم که در راستای صف راه روید. من درست همین‌جا می‌ایستم همراه این گروه از مردان، و بر جماعت دست می‌گذاریم. این شبان اینجا خواهد ایستاد و صف‌ها را فراخواهد خواند. و وقتی عبور می‌کنید و این دست‌های مسح شده... اینک برای شما دعا می‌کنم و آنها نیز برای شما دعا خواهند کرد.

۳۰۳ و هنگامی که آنها بر شما دست می‌گذارند، این را به یاد داشته باشید، شفا یافته‌اید به همان ترتیبی که نجات یافته‌اید. کتاب مقدس گفت: «توبه کنید و به جهت آمرزش گناهان خود در نام عیسی مسیح تعمید گیرید و عطای روح‌القدس را دریافت خواهید کرد.» این وعده‌ی خداست. خدا آن را به انجام می‌رساند، اگر شما به آن ایمان داشته باشید. اگر به آن ایمان نداشته باشید، کارساز نخواهد بود. و او گفت: «این آیات همراه ایمانداران خواهد بود اگر بر بیماران دست گذارند آنها بهبود خواهند یافت.» وقتی آنها دستان خود را بر شما گذارند، اگر به آن ایمان داشته باشید، تمام شده است.

۳۰۴ آیا به آن ایمان دارید؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.» - گروه تألیف.] آیا ایمان دارید که امشب با مشاهده‌ی تجلی خود عیسی مسیح در میان ما، حقیقت را رؤیت کردید به همان اندازه که آن گوزن مادر آن را نمایاند؟ اگر ایمان دارید که او اینجا حضور دارد، بگویید: «آمین.» [«آمین.»] پس او اینجا حاضر است.

۳۰۵ بیایید اکنون سرهای خود را خم کنیم. اکنون با تمام قلب خود برای شما دعا می‌کنم.

۳۰۶ ای پدر آسمانی، تو را دوست دارم. تو زندگی من هستی. تو امید من هستی، خدای من، پادشاهم، شفادهنده‌ی من، حامی من و حتی فراتر از آنها ولی هم اینک احساس هر مسیحی ایماندار حاضر در اینجا در خصوص ماهیت تو را بیان کردم.

۳۰۷ اینجا عزیزیان ایستاده‌اند، برخی از آنانی که اینجا حضور دارند، خود با بیماری دست و پنجه نرم می‌کنند. می‌دانم که بیمارند. چند لحظه پیش دیدم که روح تو بر فراز آنها فرود آمد. می‌دانم که آن واعظان بیمار هستند اما قلبشان با جماعتشان است، با آن مردم، آنها مکان خود را ترک کرده‌اند و به اینجا آمده‌اند تا در صف دعا بایستند

تا برای گوسفندان خود دعا کنند. خدایا، آن مردان را برکت عطا کن، به هر یک از آنها برکت ده.

۳۰۸ در حالی که امشب اینجا به عنوان نمایندگان تو حاضر شده‌ایم، نمایندگان این حقیقت، حقیقت کتاب مقدسی، باشد که هر یک از این مردان چنان مسح شوند که روح‌القدس بتواند... همین که بر جماعت دست می‌گذارند، چنان ایمانی شخص را در برگیرد که عطای خدادادی شفا را پذیرا شود همان عطایی که خود به آنها وعده دادی، خداوند! و باشد هر که عبور می‌کند مالا مال از انتظار باشد و بداند که از زیر سایه‌ی صلیب عبور می‌کند، جایی که خون عیسی مسیح بنا بر اعتراف آنها کفاره می‌کند، و حضور شکوهمندت اکنون اینجا با ماست و این ثابت می‌کند که او نمرده است، که او از مردگان برخاسته است و او در میان ما زنده است. در حالی که امشب به خانه‌های خود بازمی‌گردیم، دل ما خواهد سوخت و می‌گوییم: «آیا دل در اندرون ما نمی‌سوخت، وقتی او در راه با ما گفتگو می‌کرد؟» می‌طلبم که قدرت تو در دقایق آتی چنان ایمانی در این عزیزان بیمار برانگیزاند که یک شخص ضعیف هم در میان ما نباشد.

۳۰۹ من در اقتدار کلام خدا و در پیشگاه عیسی مسیح که خونش را جاری ساخت تا کلام را سراسر برای هر ایماندار ملموس سازد، هر دیوی که این مردم را بسته، به چالش فرامی‌خوانم. شیطان، تو مغلوب شدی، زمانت رو به اتمام است، این جماعت را ترک کن، در نام عیسی مسیح. از آنها بیرون بیا! ما با گذاشتن دست بر روی بیمار، عمل خدا را جاری می‌سازیم و آنها خوب خواهند شد.

۳۱۰ سموئیل، سرود فقط ایمان داشته باش را بخوان. صف دعا را شروع کنیم. [برادر سموئیل جانسون شروع به خواندن سرود فقط ایمان داشته باشد می‌کند-گروه تألیف.] اکنون همه در دعا باشند. همه دعا کنید.

۳۱۱ [برادر برانهام و خادمان دعا می‌کنند و در حالی که جماعت از صف دعا عبور می‌کنند، بر آنها دست می‌گذارند، برادر جانسون نیز جماعت را در خواندن سرود فقط ایمان داشته باش، هدایت می‌کند و چندین بار به خواندن آن ادامه می‌دهد. فضای خالی بر روی نوار-گروه تألیف.]

قلب‌های ما در محبتی مسیحی؛

مشارکت جان‌های متصل به هم

همانند آنچه در آن سرای بالاست.

هنگامه‌ی جدایی از یکدیگر،

برای ما دردناک است؛

اما در قلب‌های خود با هم متحد هستیم،

و امید دیدار دوباره داریم.

۳۱۲ ای پدر آسمانی، باشد در نام خداوند عیسی، به برکت همین امر، به برکت تماس با دستان دیگران، دستان برادران خادم کلام خدا [چنین شود]. عطا کن آن قوتی که مسیح را از مرگ برخیزاند و در طول این دو هزار سال او را با ما نگه داشته... [فضای

خالی بر روی نوار-گروه تألیف. [جان‌ها را برای ابدیت پیوند زند و بیماران حاضر در جمع ما را شفا دهد. و تا نام عیسی مسیح...؟!... تا نیروی خدا بر این دستمال‌ها و فوطه‌ها قرار بگیرد، در نام عیسی مسیح. آمین.

۳۱۳ حال تا همه‌ی جماعت، هرکس با همه‌ی وجود باور کند که عیسی مسیح کلام خود را پاس داشته و باز پاس خواهد داشت... چنانچه در این دو هزار سال نگهدار سخن خود بود و وقوع این امر در روزهای واپسین را از پیش گفت و همان امر هم اینک رخ داده است، پس آن سخن که: «اگر بر بیماران دست گذارند، آنها شفا خواهند یافت.» را نیز پاس خواهد داشت. آیا به آن ایمان دارید؟ آیا آن را می‌پذیرید؟ پس بیایید به اتفاق با دستان برافراشته خدا را تسبیح خوانیم...؟!...



FRS63-0628E **بزرگتر از سلیمان در اینجا است**
(A Greater Than Solomon Is Here)

برادر ویلیام ماریون برانهام این پیغام را به زبان انگلیسی در عصر جمعه ۲۸ ژوئن ۱۹۶۳ در اسوشیتد برادرهود کریستین کمپ گراند در هات اسپرینگز آرکانزاس آمریکا ایراد کردند. این پیغام در یک نوار مغناطیسی ضبط شد و به شکل کامل به زبان انگلیسی به چاپ رسید. برگردان فارسی این اثر با کوشش انتشارات Voice Of God Recordings چاپ و پخش می‌گردد.

FARSI

©2021 VGR, ALL RIGHTS RESERVED

VOICE OF GOD RECORDINGS
P.O. Box 950, JEFFERSONVILLE, INDIANA 47131 U.S.A.
www.branham.org